

۲۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

۲۴

۴۱

۲۴

۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران
در ۱۳۷۲ توسط خلیفه این هیئت
بررسی شده

بازدید شد
۱۳۸۷

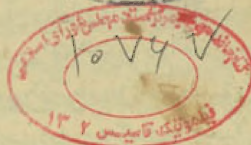
۱
۱
۸
۸
۳
۳
۵
۵
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۵۸
۸۸

موقوفه حضرت شاه چاه و
بیت کرده

۱۵۶ السقف

۱۴۴۹۷

۸۹۹۹۵



و اقامت می کنند و دعای بسیار بخوانند و در اوقات نماز نیت کنند و نیت بدین باشد که ما را از
 یاری برادر و چون سلام باز دهی زنگ را بزن و بگو که در راه ما را رساند و در اوج و دعا می سپارد
 بخوانند و او باید از آنجا برنگردد بلکه صیحت از آنجا برنگردد بلکه صیحت برساند و در میان خدا
 مقدم فرستد و چنانچه ایشان را دعا و ثنا گویند و سخنان ایشان را بر طرف جبهه حضرت کنند
 و پس سجده شکر کنند و سلام نماز بعد از این بارند و سجده پنج بکنند و در حال نماز باط
 رشت در در پیش می کنند و تمام قبله را و چون خفته به خفته وضو نماز کنند و به نیت
 طهارت کنند و در نماز بوجه افتد اگر ده دستها بر زمین نهند و چون و ندید بخش نشینند
 و در اهدا الصراط المستقیم آمین بگویند و گویند حق تعالی ما را هدایت کرد و برادران و همه
 و اوصیای و زکوة ما را صیقل داد و به نیت که بر ظاهر صلاح باشند و معروف حق است ایشان
 حاضر کنند و اگر کسی دعا کند در روزی که متفقان کائنات علی عهد رسول الله ص
 حلالی و انا احرم و صا و عاقبت علیها از روز قبول کنند و گویند حق تعالی گفت و ما
 الرسول خذ ما خفیک علیه غنای فاشوا و گفت و هر یک فلان و فلان و گویند امان
 عالم ترین امری لم باشد نه انکه مع لات نشنا سه لعه قولتم و بر سر برادران و فرمودند
 و گویند لا اله الا الله امری لم باشد نه انکه مع لات کلکم افضل حتی الخلدات فی
 البیوت او قال حتی العجاوب و گویند بکلم اجمع ایشان ان بترک سنگت شایع گفت
 که مکلفان از محبت باطنی ظاهر باشند و گویند انکه رسول کی لجهات بولش بفرزند خود داده باشد
 لام را از حضرت باشد و بعد از آنکه از وی باز ستانده است و دارنده حق تعالی است که بشارت
 بفرستد و تو خد و علی را بفرستد و خداوند حق تعالی غرض کند که این معنی را بفرستد
 و عبت کند و گویند ترغ رسول الله پس بخوان که شهادت و ما انیکم الرسول خذ و
 نهند و در غایت سلام خون و دم بکلیه حلال نمایند و گویند که نشانه خداوند در کونش
 مستحق خدایم اند و اوقات انکسارها که در پیش رو دست است و دارند و بدین جهت از هر
 فتح است و در برادران شرف مضایقت نشینند و گویند رسول ما فرمود که الیهین للوجوه و انما یار
 للفتح و گویند که حق تعالی توفیق علیهم داد و طایق کنند و هر چه بود و هر چه بود و طایق است که در کونش
 الی و عده داده است که بعد از این که در روزی که بدو است و بشارت می نمایند و متفقان
 و گویند هر آن که در هر چه می باشد و بعد از این که در روزی که بدو است و بشارت می نمایند و متفقان

از زمین

از زمین حسن تا ابد الامین بن محمد که بطریق و شش و یکصد و باقی حق جل و عزت در هر چه
 ابراهیم امین بن محمد باقی ابراهیم امین بر سر کوه بود و بر طرفی می بود و گویند شهادت
 و الاستطالان است بدلیل قوله و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیة اختلاف و کثیرا و انما
 استطالاف در دوزخ و اولاد و رسول ما و هر چه صد است بر ایشان فرستد و این طایفه بر یقین الی الله
 و هر که ایشان خطاب کنند بدین عبارت که این رسول الله و این بیت رسول الله هر روز در جهان
 شهادت است قبل حاجات عالمیان و علی او کتاب المؤمنان و منافقان هر روز در جبهه عزت بر سر
 پاک شخص هر یک که هر ما بنویسد و می بینند اما موالیان ایشان روزی روز رجات است ایشان
 و منافقان هر یک که از ایشان در ترقی و زاید بشوند چنانکه در ملکات ایشان که بر سر حضرت است
 الحسن بن علی بن محمد ابراهیم از سر حضرت باقی حق جل و عزت در هر چه است و هر چه می باشد
 است و در هر چه حق تعالی نیت باشد بفرموده ایشان معقود و هر چه می باشد و هر چه می باشد
 که می بیند این طایفه بر یقین الی الله است و بشارت می نمایند و هر چه می باشد و هر چه می باشد
 الدعاء و تقوی و لبید لکم من بعد خود نام اصحاب بعد و فی لا اله الا الله و فی شهادت
 و ابراهیم امین مبارک باشد چنانکه ابراهیم امین می گفت ما عدا فایت الاحزاب
 و ما سمح علینا کلب الاحزاب و اگر در هر چه بدین شایع و در هر چه بدین شایع که در حال
 ابراهیم امین بفرستد و آل مروان و آل یاس و بر آنکه از جمله حواریان حضرت خدیجه السلام
 و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل
 و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع
 ایشان رسیده و بعد از این که استیصال ایشان است و استیصال است و استیصال است و استیصال است
 و در احرام ایشان بقی العایه بفرستد بدین کتب مشرق و مغرب است و استیصال است و استیصال است
 چون در روزی که در هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل
 از هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع
 و نهند و کونشان و در هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل
 مستحق در هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع
 بفرستد و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع
 در هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع و ابراهیم امین و آل و هر چه بدین شایع

الحیة علی السجانه ما اعظم شانه و امثال الی که کشف معانی کفایت تسبیح و غیره
 قوله انما حدیناه السبیل اما شکرا و اما کفورا و نوحی ان الایات بآیه
 فی اقتسام السبح و لا یجزی اعظم نعمت اولی بران جودت بعد از عدم و نعم
 انکه بر اجابت است اعتبار ازان جادات و ستم انکه خلقت فطرت بر سره انسانیت
 که هر خلقت بر سر این عقلیت و ترقی بنظر و کشف الی عالم ملکوت و رفعت درجه بعمل صالح
 الیه یصل الی الکمال الطیب و العمل الصالح و یرفع و هم خلیل بری که اوفی
 المراتب و حیوان پس از ان و اوله و نوحه و انیکم ان تسول خلقت و ما انکم
 کنه از مرتبه ملکوت بگذرد و از مرتبه برهیم کمتر آید زیرا که بهایموت دفع و در شیطان است
 مخدوفت نه ان قوله و لقد کرمنا بنی ادم و جعلناهم فی البر و البحر و قد اقمنا
 من الطیبات جبارم کمال عقده است خلقت و جودت نور و نور انرا لم ملکوت
 و سببیت باقی و سلطان عال را لم طبع و مقدر استانه شریعت و قاضی
 مولد از رفیع و جلال و جودت صانع و اراک ملکات در قول و منصداد
 بعد و جودت استماع کنه انصواب به ما کذب الفواد ماری افتاد و فیه علی
 ماری و قوت حسن بارکان عنایه صبا به خلد بنیا و طبع و بند و فرمان و در کوی
 آرز و یفعلون ما یؤمرن حبه الما و فی السجود و فی ان و در و فیه
 و جودت و تصور حصول مرادات شری در است تفره و معال و امتثال اوله و نوحه
 و در جودت استماع و سبب فیه ان و معاندان و فاقان سبب صیدان و کت
 و الباع استماع و ترجیح حکم خدا بر ابراهیم و بر سر و اشقره مندر که کما ففجت
 جلود هم بذلناهم جلود اخیرها لیز و قوا العذاب لکم مقام مع من
 حلد بد زبانه و سبب است خلد و کفعلوه ثم الحیم جلوه و شراب
 ان یستغیشوا لیا انما کما لمل لیسوی الوجوه بلیس الشراب و سبب
 مرتفعه که استقام عصیان است و از ترک سبب است و از ترک سبب است
 اعلام است و الهام و ارشاد و نص و از اجماع و توحید و عدل و نبوت است
 و لا نرایه ان و توفیق تصدیق و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 و جلاست و سبب تنبأ بالحق و فیه قوله ی علم الانسان ما لم یعلم و قوله انما

در کمال و کمال

ادویه

ادویه البکله هذا القرآن و ان کنت من قبل لم یطابق شتم تکلیف است و چون بعد از
 ذات و صفات تجسید بر سبب حکیم که کاره بود که سخت بند و کمال نایب و زود و فیه
 فیه بک لا غوبینک اجمعین بر و غلبه که بر سر برافراغ البال و غلبه انرا
 و در کمال انکه انسان ان بک سبب کماله تکلیف و در کمال اندک است و کمال
 نادر دنیا و در کمال بر سر بر سر و کمال خلقت الجن و الانس الی الابد و کمال
 انکه است انما ان حق الی الحساب الناس ان یتکون ان یقولوا امثال و هم
 لا یفتنون و یل و یلبون که بنی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال
 و لا نفس و الثمرات و لیست الصابین و قال و ما جعلنا القبلة التي کنت
 علیها الا لنعلم من یتبع الرسول من ینقلب علی عقبیه و قال ما کان
 الله لیزد المؤمنین علی ما انتم علی حتی یمیز الخبیث من الطیب و یزکی
 و یکربان که در کمال است و کمال است و کمال است و کمال است و کمال است
 و الطیب و لویعبد کثرت الجن و کمال در جودت است و در عبارت است
 از کمال و نفاق و ان انکه و ان که در ان جهان است و تمیز میان عالمان و جاهلین
 و از کمال و نفاق و ان که در ان جهان است و کمال است و کمال است و کمال است
 عن بینه هت هت که سبب است که در ان جهان است و کمال است و کمال است
 تیره و کمال است که در ان جهان است و کمال است و کمال است و کمال است
 نیکان نیا و کمال است که در ان جهان است و کمال است و کمال است و کمال است
 الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و کمال است و کمال است و کمال است
 و عقاب آخرت که در ان جهان است و کمال است و کمال است و کمال است
 فان لهن ارجهن و قال و ان الثمار لفی جمیع یصلوها یوم الذین و کمال است
 عنها لیا لیس و ان کمال است و کمال است و کمال است و کمال است
 در کمال است و کمال است و کمال است و کمال است و کمال است
 سبب است و کمال است و کمال است و کمال است و کمال است
 لکلا لیکون الناس علی الله حجة بعد الرسل و قوله و ما کنا معن حق
 ننبعث و سواک بل کنا ننادون و کمال است و کمال است و کمال است

25

او کف

و انچه که در این کتاب مذکور است

امام محمد باقر

برج

2

محمّد

25

1

2

三

۱۲۴

11-1

1.5

سجده

۱۰

12

14

16

12.

12

10

١٥

11

22

151

Page 10

P.O.

1857

آبِ حیات

275.

الحمد لله

三

五

12/1

五

مستحق العفو والصفح
عن ذنوبه

五

صالحات

[illegible]

۱۳۰۰ هجری قمری

卷一百一十五

[illegible]

الفن و صنایع کهنه در دست خوار از روی این بنو اهل اسلام

22

۱۲۱

۱۰۰

[illegible]

جواب

گفتند و هر یکی خود را بدو اعلیٰ جلاله بنمودند و زبان چنانچه بپایه چرخش خضر و شمع و کوه و زون
خواستند گفتند که فاطمه را و نیز باخا و خضران معصومان را بگوید الله لبده عینکم از چشم اهل بیت
و بطلیم که فاطمه را می بود و فاطمه حسن و حسین **و گفت** اینها نیستند اینها جمیع نظران من نیستند لغیر
و الاطلاق و الاطلاق که از زینب است ام سلمه بود رسول الله ام سلمه بود و او را رسول الله بنام میکرد
و رسول و خواری را به حسن و حسین و در خانه ام سلمه است نه و غیر ذلک یکن رسول بنشیند بر فاطمه
علیها السلام در آنجا نیز یک رسول بنشیند پس در زینب و عقیله است چون رسول بدار شد ایشانرا
آنها بدیدند عقیله نهایت خرم شد و بنشیند و رسول بدار شد و کوه که ای فاطمه کایم خبر بدید
و آنجا نهاده و کوه ایشانرا بر آنجا بگرفتند و گفت اقامت ان یکل بنی اهل بیت و حواری
اهلبیت فاذعبتهم القبر و طهرتم فطهرتم در جریل آمدن این است از خانه
ام سلمه میگوید یا رسول الله چه شد اهل بیت کتیک و سوزان گفت انک از خیر ما اهل بیت
هستاد **یا رسول الله انما ارجو ان یصلی علیکم** است در کتابی که امیر کبیر این آیات را را
که در شرح این آیه چنانکه نوشته شده **سبح** ان یصلی علیکم و یوم عظیم فاعزض علی
الکساء و من یصلی علیکم فاصحوا **صا** و اعلیٰ و یحسن الوجاه قال یا ابا القاسم
اهلبیت فاصبحوا فی الدنیا **و** اذهب القبر عنهم و عن کلابها **و** حجتهم
و السلام علیکم و صلوات الابرار و الاقناء و شرح فاطمه در سنان دور و دشت
بجای و رولات قال گفت و مواضع شرح این مجلس کلام و در زمان الطاهرین از این کلام که بگوید
از لایق این زینب گفت که با حق عبارت گفته شود عموم فایده و در آنجا که بزرگوار که در این مجلس
الکساء که در روز از سجده رسول صابر بودم او بگوید و انما گفت یا رسول الله و دانست
ترا و از بهر آنکه در آن مجلس خدمت تو کردم و طاعت تو از بند تو آزاد کردم و خاتم
که در حق تو فاطمه بنشیند و هر رسول فرمود تا و حق حقیقتا نزد من ایضا که من او بگویم از زینب رسول
بدون آمد و خطاب به در راه او را بدید و احوال پرسید گفت رسول لایم و بار و حسین گفت
رسول ام جواب من چنین داد که من با حق خدمت رسول و احوال گفت که از اجرت و حق من گفت
و در کار اسلام باز گفت و فاطمه رسول جواب داد که در حق خدا نیامد از این کار که در
نباشد هیچ فایده نباشد و هر گفت از آنجا که رسول آمد و در راه بگریه رسید گفت یا ابا القاسم
یعنی گفت من رسول و فاطمه که در امیر المؤمنین و از تو من دانست رسول شد

و در این مجلس

و در این مجلس نشستند و گفت یا رسول الله انک انما حق و حق اهل بیت علیک و تعرفوا انی
صنعت و جهاد الکفار و رسول بنمود و گفت یا ایها من جاسته امیر المؤمنین گفت
فطمت فاطمه که در رسول گفت یا ایها من جاسته از زینب گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
و ادم رسول خرم و از آنجا که نباشد و زینب را بفرمود و بهاء آن زینب را باز از زینب که بگوید
و بنشیند و در هر مجلس و بهاء آن با زینب و در هر مجلس رسول گفت و حجتها به خاطر بودند از امیر المؤمنین
گفت رسول من فرمود فاطمه و جوان فاطمه خدمت و رسول که بگوید که گفت یا رسول الله فاطمه
ای ما کس را می توان من بداند و حق فاطمه را به عیسی و ادم با بخت خدا انما حجت من جریل
فرمود اند و عرض کرد خدای تو سلام میرساند و میگوید من فاطمه را به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه
بخش از آن قدر بدین است که فاطمه را به عیسی و ادم با بخت خدا انما حجت من جریل
صحنه ترا را از آنجا که فرمودم با بر بر برای کرم فاطمه حجت فاطمه را در روز و در وقت
و از نوع زینب حقیقتا بگوید این نیست فاطمه که به حجت فاطمه را به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه
که فاطمه به حجت و به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه و فاطمه را به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه
و او گفت باز از زینب و بهاء آن فاطمه را به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه و فاطمه را به عیسی و ادم بدو هزار مرتبه
بجز و او در آنجا گفت یا ایها من جاسته از زینب گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
فطمت فاطمه که در رسول گفت یا ایها من جاسته از زینب گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
بشمارم چون با حق بر آنکه رسول بخواست بدو فاطمه شد و در زینب آمد ما در جواب رسول
گفت یا ادم ما را در هر مجلس ایها من جاسته است ما را گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
یعنی و او در هر مجلس بر او دست رسول گفت یا ادم ما را گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
کما اوقع الاخوة بین موسی و هرون و ما که رسول در آنجا و امیر المؤمنین گفت
و در هر مجلس رسول فرمود که ایها من جاسته از زینب گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
بر تو جلوه میدهند پس رسول گفت یا ادم ما را گفت یا رسول الله انک انما حق و حق
گفت از آنجا که با دست و میان بستان فاطمه را بخت و گفت اللهم انی اعوذ هاتک و فاطمه
من الشیطان الرجیم کف و بگوید بخت میان هر دو بستان امیر المؤمنین عرض گفت اللهم
انی اعوذ انی من الشیطان الرجیم کف و بگوید بخت میان هر دو بستان امیر المؤمنین عرض گفت اللهم
من الشیطان الرجیم کف و بگوید بخت میان هر دو بستان امیر المؤمنین عرض گفت اللهم
کما و بارک علیکم با حق فاطمه و لا اله الا الله فاطمه را از آنجا که بگوید رسول

نام و زرت و زنده بود و ختمی المولد مولای و الله ما کتب لا املک ولا امرت ولا خلت
امیر المؤمنین عمر فرمود ان الناس وراثة و قد استفسروا بیک و منهم فوالله ما ادری
ما اقول کنت اعرف شیتا یجمل و لا اذکک مع امر لا تعرف انک لا تعلم ما تعلم فلیک
لا شئ فلیک عنه و لا خلونا بشئ فلیک و قد رایت کاراینا و سمعت کما کفنا
و سمعت رسول الله کما صحبنا و ما ابن الی فافه و لا ابن الخطا بل لی بعمل الی منک و کنت
افز علی رسول الله و شجره رحم منما و قد کتبت عن صهره مالم یثابا فافه الله فی فافه
فوالله لا تبصر من عمر و لا تعلم من جهل فان الطرق لافه و ان اعلام الدین لافه و اعلم
ان افضل الناس عند الله لام عادل مدبر و مدبر فافه منته معلومة و اما مدبر
جهل و ان استن لافه اعلام و ان البیع لافه و ان اعلام و ان شئ الناس عند الله
لام جابر و قل و قل برفاق منته مأخوذة و هی بدعة منک و ان سمعت رسول الله یقول
یؤتی یوم یقته بالا ما ابا برکس من لافه و لا عاز فیلق فی جهنم مدبر فافه کما بدور الحق
ثم یربط فافه و انا انشدک الله ان تكون لام مدبر الاله المقتول فافه کان یقال
لقتل فی بده الاله ما یفقه لالقتل و القتل لایوم یقته و لم یسل مورا علیها و یسمی
الفتن فیها خلا یصور ان الی من الباطل یخرجون فیها مرها و یخرجون فیها مرها فافه کان
لمر و ان سیف یوفک حیث شئت بعد جلال الحق و تقضی العوالم کتوبه عریض
شده کالشر انکوفه با بدایت مرد و حکم بن جلد بادایت مرد و خانه و مرد و خانه
کوفه و کذا شنه که نماز آید و ابهره میخسند و تا نماز میگویند و کتوبه عریض
و دق سدر بن حیف و دق سدر ابهره و دق سدر بن ازاد و باز کوفه و دق سدر
قریه ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
و مع هذا فیکند شنه که ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
و حسین م را بران و کفند اذهب ابیفا حتی تقوما علی باب عثمان و معها
الناس عنده و طی و زبر و صبی از اصحاب برادر و دشمن زرت و اصحاب حضرت ابراهیم علیه
کردند و حسین بن علی و طهرین طهرین را فرمودند و سرتیبه شنه که ابره زرت و دق سدر بن ازاد
کوه و ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
بهره و ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد

جهان

جهان خراکین و لا اهل لافه و لا اهل لافه و لا اهل لافه و لا اهل لافه و لا اهل لافه
و مشق بنین بنانده بود و روز را روز را در آنجا بود و کفند با ابره زرت و دق سدر بن ازاد
او کفند ان کفند بنینها من مال الله فافه من الخائنین و انکنت بنینها من مال
فکف فافه من المسرفین معا و در ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
کفند بر ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
و بر الفیضت کرد و ملا منهای سپاه مروان شکایت او بعمان کفند و بر ابره زرت و دق سدر بن ازاد
از مدینه بیرون کرد و چون بیرون میگردد امیر المؤمنین م بود و او از شهر بیرون آمد
و کفند با ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
خفته و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
الی فافه منته و انک کما سفوک و سفوک منته و انک کما سفوک و سفوک منته و انک کما سفوک و سفوک منته
و الارض کانتا عیبه رتقا و کانتا عیبه رتقا و کانتا عیبه رتقا و کانتا عیبه رتقا و کانتا عیبه رتقا
و کفند ابره زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
صحبه و راست کرد که عبدالعزیز روز زرت و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد
افق حواشی با امیر المؤمنین فوالله ان مؤنر لافه و انک کما سفوک و سفوک منته و انک کما سفوک و سفوک منته
و عم عشرة چون مروان از آنجا بیرون آمد معاویه کفند بن علیک ما تعلم ان رسول الله
قد افلح بنوا الحکم ثلثین رجلا اتخذوا الموال الله بنهم و لا و عبادة خولا و کتابة و
فاذا بلغوا الله و تسعین و اربعه کان ملاکهم سرع من العشرة قدر الی عیاس القیم
نعم و یس معاویه کفند انک کما سفوک و سفوک منته و انک کما سفوک و سفوک منته و انک کما سفوک و سفوک منته
او با حیا برة الاربعه قدر عیاس الی عیاس القیم نعم و روز چهارم مروان را کسیر کزنده حسن
و حسین را نزد امیر المؤمنین م آنکسین نفیج رشت شفا عثمان بن نبوکد و را کرد
حسن حسین کفند با امیر المؤمنین بریده ان بیایک کفند اولم یایع بعد عثمان
فانه کان با یعه مع الطور و الزبر لافه و فی بعتها انما یدری و یدری و یدری و یدری و یدری و یدری
یسبها ما ان لا احره کافقه الکلیب تقه و هو ابوالاکبش الاربعه و ستیقه الاله
منه من دله یوما احمد کفند منی ان کفند الاله کفند و دق سدر بن ازاد و دق سدر بن ازاد

کفند

والله اعلم

مسألة

طالع بن عبد الجبار

1870

三

برای اطلاع

[illegible]

فی بعض البدع الذی ابدعه ابو بکر و وسیله بعد از رسول الله **درست است**
از دوران بود که گفت من بر سر اسلام می ایستادم و اجازت خدا و رسول **درست**
صحیح سمعتم استناد او بود از صحابه بر آنکه وی خلیفه رسول است پس این آن بود
که مشفقان اسلام اظهار کرده بودند و ابطال کفر با دیگران شده بود و در عزم معتمد
کرده بدم دین و ابطال اسلام حاکم می یافت الاعراب اشتغال لم یقوضوا و لکن
قولوا اسلمنا و لمنا یدخل الایمان فقلوبکم ایان یکدل شده از نقلی موقوف
و منعت و الفائق و جمیع از خوف نفس و حفظ عرض و رخسار و بر اقلت نادر و کثرت
اعده اوجعی لم یلبس بایان مغرور شده و باطل ایشان را صورت تحمید دیدند و نه چنان
بود قوم اول کافر شده و دوم مؤمنی بجهت و قوم سوم اگر فطنت و کسایت طلب
و لیدر تیر میان صحیح و فاسد داشته و مکر و تدبیر را نگذاشته و اگر وقت فاسد شده
نه نشسته بظن دست لال حکم فایان بود و عینا و جمعی که بید حکم ایشان در وقت حقیقت
بود اگر خواهم خدا کند و اگر خواهم عفو کند لا فرقت اول از صورت یعنی شریعت
نشده برابر و هیچ کار دنیا و دلازل و سلطنت داشته که بدین صورت استقامت بدو
حین توان کشیدن و الا فلا و یا هستی و نماند و سکونت فوایان حالتی که تیر
میکردند و اقرار بدین بنما آنکه این دین وقت اظهار کرده و داشته که خلق معصوم
بر بسته نه معنی بین و معنی طلب سر اجور و بر غمنا و نمانا حباب اقصاء عالم فینوش من خلیفه
رسول الله و قد خاب من اختری این اخترامیکر در بر و مع ذلک اسلام را می کشد
و فکل می آورد که ایشان اهل التوحید و الهی و طلب کفر و اهل کفر کنند باقی الوصیه
بقدر و سبیل و ولایتی امر و لشکر نامزد که دس بنو که از رسول الله که بزرگم
رسول توفیق شده و خلیفه لقب نکرد و این اسم یک وجه بود و نیست و آنکه است و سبب
خلافت بود از نفس و عصمت و علم و در هیچ در توفیق بنابر این اگر که از صاحبش
سال ایمان آورد و هیچ سبب است و در بر شده از عورات بعضی و عصمت و علم و
خلافت رسول الله که در بانی خلیفه رسول الله بنما و آن رسول گفت من کذب علی
متعدا فلیستحق العقاب فی النار و آنکه در دوزخ بر رسول بنما و آنکه در دوزخ
در دوزخ است که معنی رسول الله و لم یخلف و اجماع بنما ایشان فاش و از ایشان

الایمان

الایمان

درست است

اگر که بنده و اهل انظار که در وقت از اجتماع بر در و حفظ دین حق و ثبات ملت اسلام نظام
کردند **جواب** ثبات ملت و اجتماع بقول خدا و رسول او بهتر بود از اجتماع بعضی
و اگر این اجتماع صلاح دین بود اجتماع ملت اسلام بقول عثمان باید که حق بوده باشد
بسته بر کدام جفته و قدر تعویذ و بختی صاینا و بختنا و صاکان لهم الخیر و هیچ حدیثی
مقطوع و در وقت بر آنکه ایشان هر شخص بکند بدان فعل بلکه نه در وقت از آن اگر
که بنده امت بر آنکه ایشان را رخصه دیدند **جواب** خدا در قول علقم و این و بر کبر و سبب
آن کار دیده اند معاً که بقول در وقت است ایشان را رخصه دیدند و لیکن دست بخیر
و ان لی شیطانا لیس فی بایک اگر بجهت از جعفر بن لادن سعید و خدا و این که و این
که عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و زید بن ارقم
و محمد بن ابی بکر و از انصار هر چند بن ثابت و هر دو از انصار و این و محمد بن حنفیه و ابوبکر
انصار و ابوالاسود بن سنان و این همه که اگر بجهت و معروف مشهور و بعد از این
و در حق احوال و تم معصوم کردند و داشته که باقی جمیع میباید که جمع بر خور شده
نام بودند باقی و جواب آن بگویند امیر المؤمنین علی از ایشان نه از جمیع از حق و کثرت
و گفت جمله در میان بکند و معنی و از دحام خلقی بکشد بلیک و بکند چون یکبار
بود و دیگران چندان غلبه نیارند کردند بلیک بر نشسته و بعضی میگویند و فقهه مدبر و
رسول و نفیض بایا و سید و نه و از آنکه بکند و جهت میکردند و لیکن آن شیطان که در
حوالت که باقی تفهید و طاعت بدین بود و جمله آنها بر عرب بار از حد و از سر عسکرت
بال بار از حد و طاعت ایشان امر و نه در حق و قول کردند الا آن یک قسیده که گفته رسول الله
نفرمود که در کوه و جنس بود و هم و از فرمود که بوضو و نام مسلمانان علی بن ابیطالب و هم
و فرمود اینک هر کسی حق ببار از حد و رسول و الا ما را جهرت و عینا و یار و ادل از جواب
عازر شده و حکم که ببارتد ایشان و طاعت دیدن علی را بکند که ایشان فرستادند و این
چون حرب در بر است مؤذن با بکند و از بکند جمله اهل آن قسیده را که بکند و در زمان
کردند و حاکم بر آنکه اگر بکند خداوند این نشسته فرمود که خلیفه مرا بفرموده ایشان
بنما از مشرق که بود و نه در آنکه در سر نشسته و جمله بکند از مردان و بکند که در سر
الکفوم بود و نه لایق و بر بکند و سر و بر بکند و بر بکند که میان و در میان خانه و در میان

درست است

کردن چون کارنام که بشیر باید که اندازد میسر کند آنکه آنی متفرق خواهد بود چون رسول تمام بخدا
رسید اسما بنت عمیس حاضر بود و همچنین ابی بکر باقی بر نهاد رسول میگردانید بر کسان آنکه
فرمود چون نامه رسول بامیرالمومنین هم رسید سزاوارست که دعا و آردن کرد و آنرا حاضر کرد و از حلقه
در اعمال بسته بود و بر یکدیگر دعا و چون میخواستند بر سر رسید از ارام گرفت و چهار چهار شتر
با خود داشت در آنوقت حج خانه آن و هر دو بود و هنوز در حق شفعه نمانده بود و چون رسول نزد ایشان
آمد سید است شفعه و انوار حج و العرق دانه نزل شد و رسول پیش نازل است و ارام فرست
بود خطبه خواند و گفت حج که ارام گرفت در حق ارام است و اکنون اکنون میدانم که کس
از این ناست بر کمر نه بر ناله کنون حلال شد و اکنون من حلال افتد انما شسته نام بر کمر رسیده
و تو گردان تا هر که بدین نماند و باشد باید حلال شد و حج عمره و شفعه کند آنکه ارام حج میگیرد
بسیار حلال شد و بعضی حرام نماند و حلال شدند و رسول ایشان را عذبت و گفت
شما هر حلال نیستید که گفتند که ما حلال شدیم و تو هم رسول گفت ما حلال شدیم شما را حلال شد
از شفعه آن کردند و بر آن کار اصرار کردند و رسول را گفتند تو نیز حلال شدی ما نیز حلال شدیم رسول
گفت من شفعه شش مال داران را هم در وقت قرآن کرده بودم چگونه حلال شوم شما را آنکه کرد
گفت حلال شوم با حلال شوم و بدانان حکمت کنم و غسل کنم و آب جنابت را بنهالیم
رسول خدا شست و غیر چون امیرالمومنین از نزدیکان که سید خلیفه وقت قرآن بکاشت
و در کس نیست و آنکه در رسول بدریکه رسید رسول از دور میرسد و احوال سفر باز پرسید
امیرالمومنین گفت رسول نه در تو فرموده ایم تمام کرده و حلقه بسته بود و در شکله نهادیم و هم
چون نزد یک سیدیم بخیالان بطاعت مبارک است که نیست سیده بود و تو هم در بدین تو رسول گفت
بسیار جویند که در ارام گرفت رسول نه تو نیستی که در حق حج با یکدیگر اند که
نیت خیر نیست نسبت و گفت اللهم احلها کما حلال نیستی گفت بدر رسیده است
چهار چهار مهر بر روی آمدم اکنون با حق بود و تو هم را بر کمر و شش من آن چون امیرالمومنین
نزد یکدیگر نرفت ایشان را نماند شکله ای باز نماند و آن حلقه در پوشیده امیرالمومنین
برایست خطبه خواند که حاجت رسیده بود که حاجت شفعه است که آنکه که ماله حلقه میباشد
که خود را با لایم بر آن و راق ارام گیریم امیرالمومنین گفت چنانکه هنوز رسول حلقه
نماند چه چاره بشیر و مستبدل کرد و بدید که بخواند و حلقه ایشان بسته اند و هنوز کرده

بجفتند

بجفتند باز در شکله نهادند و گفت رسول آمد و حلقه بسته بود و تو هم شکایت و رسول
نماند گفت که حلقه انداخته رسول گفت من صوبه کبر و ایشان از طعن از تو گویند
نمیکردند از آنکه حلقه ما و صفای در دلهای ایشان بود و رسول هم نمیزند و خطبه بر خواندند
و گفت رفعوا السننک عن علی فانه حشمتی ذات الله عجز مداحین فی ذنوبه
چون مردم عجز و عجز و بی بافت رسول بدیدند زبانه را که کرده بودند چون رسول آن حج میگردانید
کردید بر عزم مدینه **فکر الغیر** چون رسول حلیت کرد و میانه منزل بمنزل تا بموضع رسید اگر
غیر گویند و آن مفرق الطیرین بود و مردم از آنجا بر آید و سته در آن منزل بود که کس
آنجا نزل کند و در هر هیچ نماند و هر که بجهت نزل شد به جبر نزل کرد و زمین نماند
رسول برگشت و گفت من السلام بر سر ساند و میگوید با شما ای و کیا هر منزل که هر شیت
فرمود آنرا سلامت هم بر میز قوم رشت بشیر از کفر قوم مفرق شونده و آیت با ایضا
القرآن علیما انزل الیك من ربک وان لم تفعل فاعلمت رسالت او رسول محمد
فرمود آمد من و در دنا قوم فرمود آنرا از آنکه رفته اند باز خواندند و آنکه از سید و حلقه
حکمر کردند تا رسیدند و آنی و حشر حلقه در خروج بر خود که در آن و حشر که کرد و از آنکه
و رسول از آنکه فرمود که با شما شتر جمع حلقه و هر از خود از آنی از آنکه رسول بر آنجا
رفت و حلقه و انصار را با حلقه حلقه بر خواند و این خطبه مشهور است و بر آنکه گفت
یا قوم لغیت لافضی وقد حان حق حقوق من باین اظهر که قد دعیت و غلبت
ان احبب الی مختلف حکم الثقلین ما ان عسکرة بهما ان یفعلوا کما ان الله
وعنه و اهلبیتی فان اللطیف الخیر لهما انما ان یتفرقا حتی یورثا لکل
سبب گفت اللهم هل بلغت و سلام چند گفت و با حق گفت علی علیه السلام هم در
من موحی و من حق امیرالمومنین و آن خطبه ای که حلقه شاهر اجماع کند حق مای
التاس بیاض ابطلها **حکمت** شیع و اهل کار و در شیع بود از دس اولایت و ماند
و ماند و مردمان و در هر در کار مارک نماند و بر بر رسالت خلیفه وقت نشسته
چون فرمود رسید و این کارها بدید که در دنا و انوار عرض نمود و آنکه باقی از آنجا
باقی العشر شیع روز از روز ماری بر پیش بخت نماند و رفت و گفت سید از آنکه غرضت
حشر خطبه چه بود که دست بر سر من نهی هم که رفت و بختی عذبت که گفت با حق گفت

حکمت

چون خدا بی حاشی شد نزد رسول بر این بخت کرمان و گفت انا لله وانا اليه
 راجعون محمد وناضرا بخت گفت و صلیت بر انبیا واد و بر نفس خیر پس
 گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اسم العرم الذي لا نبى بعدك ايها الناس
 اعلوا اني نبي وحي من الله وانا مستنقذ لقاء ربى فوينا
 على فراقى ماذا يفعلون بعد الله سلم سلم ايها الناس اسمعوا وصيىكم
 دعوا وحفظوها وبلغ الشاهد الغائب فانها اخر وصيى لكم ايها
 الناس قد بينا الله لكم في محكم كتاب ما احل لكم وما حرم عليكم وما اتا
 وما تنفقون فاحفظوا لاله ورجوه وارضوا بما بين ايديهم واطعوا
 بحكم واعبروا بما ناله ورسول الله ان كوفت جعل بلغت ايها الناس
 اياكم وهذه الاصول الفاترة العبيدة من الله والبعيدة من الجنة
 والقرينة من النار اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله في دينكم ولما ننكم
 الله انما ملكات ايمانكم الموعود مما ناكلون واكسوم ما تكونون ولا
 تكلون مما لا تطيقون فالحاكم بدم وخلق اصنامكم الا و من ظلم فانا
 خصم يوم القيمة والله حاكمكم الله الله في التاء او فوهم من
 ولا تظلموهن فخرمكم حسناكم يوم القيمة الله هل بلغت ايها الناس فوكم
 واهليكم نارا وعلوكم وادعوه فانهم عوان ولما نزل الله هل بلغت ايها
 الناس اطيعوا الاكيات اموالكم ولا تعصوه وان كان عبد احب اليك
 فانيون اطاعه فطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاه فقد
 عصا الله من عصاه عصى الله الا ان عصىوا عليهم ولا تنقضوا عهود الله
 هل بلغت ايها الناس عليكم بحبل عليكم بحبل الله ان عليكم عجل
 العلم ولا تنقضوه ولا تحسدوه ولا تظلموا ايها الناس من حرم فقد اجنى الله
 هل بلغت ايها الناس اتواكم اموالكم من لم يترك فلا صلوه له ولا دابة
 ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله قد
 الحج على من استطاع اليه سبيلا ومن لا يفعل فليمت على حاله يهوديا
 او نصرانيا او مجوسيا الا ان يكون به صفة حائس او منع سلطانا جابر

ايها الناس ان الله قد بينا لكم في كتابه ما احل لكم وما حرم عليكم وما اتاكم وما تنفقون فاحفظوا لاله ورجوه وارضوا بما بين ايديهم واطعوا بحكم واعبروا بما ناله ورسول الله ان كوفت جعل بلغت ايها الناس اياكم وهذه الاصول الفاترة العبيدة من الله والبعيدة من الجنة والقرينة من النار اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله في دينكم ولما ننكم الله انما ملكات ايمانكم الموعود مما ناكلون واكسوم ما تكونون ولا تكلون مما لا تطيقون فالحاكم بدم وخلق اصنامكم الا و من ظلم فانا خصم يوم القيمة والله حاكمكم الله الله في التاء او فوهم من ولا تظلموهن فخرمكم حسناكم يوم القيمة الله هل بلغت ايها الناس فوكم واهليكم نارا وعلوكم وادعوه فانهم عوان ولما نزل الله هل بلغت ايها الناس اطيعوا الاكيات اموالكم ولا تعصوه وان كان عبد احب اليك فانيون اطاعه فطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاه فقد عصا الله من عصاه عصى الله الا ان عصىوا عليهم ولا تنقضوا عهود الله هل بلغت ايها الناس عليكم بحبل عليكم بحبل الله ان عليكم عجل العلم ولا تنقضوه ولا تحسدوه ولا تظلموا ايها الناس من حرم فقد اجنى الله هل بلغت ايها الناس اتواكم اموالكم من لم يترك فلا صلوه له ولا دابة ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله قد الحج على من استطاع اليه سبيلا ومن لا يفعل فليمت على حاله يهوديا او نصرانيا او مجوسيا الا ان يكون به صفة حائس او منع سلطانا جابر

ايها الناس ان الله قد بينا لكم في كتابه ما احل لكم وما حرم عليكم وما اتاكم وما تنفقون فاحفظوا لاله ورجوه وارضوا بما بين ايديهم واطعوا بحكم واعبروا بما ناله ورسول الله ان كوفت جعل بلغت ايها الناس اياكم وهذه الاصول الفاترة العبيدة من الله والبعيدة من الجنة والقرينة من النار اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله في دينكم ولما ننكم الله انما ملكات ايمانكم الموعود مما ناكلون واكسوم ما تكونون ولا تكلون مما لا تطيقون فالحاكم بدم وخلق اصنامكم الا و من ظلم فانا خصم يوم القيمة والله حاكمكم الله الله في التاء او فوهم من ولا تظلموهن فخرمكم حسناكم يوم القيمة الله هل بلغت ايها الناس فوكم واهليكم نارا وعلوكم وادعوه فانهم عوان ولما نزل الله هل بلغت ايها الناس اطيعوا الاكيات اموالكم ولا تعصوه وان كان عبد احب اليك فانيون اطاعه فطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاه فقد عصا الله من عصاه عصى الله الا ان عصىوا عليهم ولا تنقضوا عهود الله هل بلغت ايها الناس عليكم بحبل عليكم بحبل الله ان عليكم عجل العلم ولا تنقضوه ولا تحسدوه ولا تظلموا ايها الناس من حرم فقد اجنى الله هل بلغت ايها الناس اتواكم اموالكم من لم يترك فلا صلوه له ولا دابة ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله قد الحج على من استطاع اليه سبيلا ومن لا يفعل فليمت على حاله يهوديا او نصرانيا او مجوسيا الا ان يكون به صفة حائس او منع سلطانا جابر

ايها الناس ان الله قد بينا لكم في كتابه ما احل لكم وما حرم عليكم وما اتاكم وما تنفقون فاحفظوا لاله ورجوه وارضوا بما بين ايديهم واطعوا بحكم واعبروا بما ناله ورسول الله ان كوفت جعل بلغت ايها الناس اياكم وهذه الاصول الفاترة العبيدة من الله والبعيدة من الجنة والقرينة من النار اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله في دينكم ولما ننكم الله انما ملكات ايمانكم الموعود مما ناكلون واكسوم ما تكونون ولا تكلون مما لا تطيقون فالحاكم بدم وخلق اصنامكم الا و من ظلم فانا خصم يوم القيمة والله حاكمكم الله الله في التاء او فوهم من ولا تظلموهن فخرمكم حسناكم يوم القيمة الله هل بلغت ايها الناس فوكم واهليكم نارا وعلوكم وادعوه فانهم عوان ولما نزل الله هل بلغت ايها الناس اطيعوا الاكيات اموالكم ولا تعصوه وان كان عبد احب اليك فانيون اطاعه فطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاه فقد عصا الله من عصاه عصى الله الا ان عصىوا عليهم ولا تنقضوا عهود الله هل بلغت ايها الناس عليكم بحبل عليكم بحبل الله ان عليكم عجل العلم ولا تنقضوه ولا تحسدوه ولا تظلموا ايها الناس من حرم فقد اجنى الله هل بلغت ايها الناس اتواكم اموالكم من لم يترك فلا صلوه له ولا دابة ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له اللهم هل بلغت ايها الناس ان الله قد الحج على من استطاع اليه سبيلا ومن لا يفعل فليمت على حاله يهوديا او نصرانيا او مجوسيا الا ان يكون به صفة حائس او منع سلطانا جابر

عا

10892

224

شماره

کوهان انجمن همچنان بود **حکایت** عبدالرحمن بن عباس گوید که روزی در پیش او یک مرد و دو زن
و عجمی از آنجا می آمدند و دو باغچه کهنه که هیچکس از آنها ندیده نمانده بود و هر دو از آنجا می آمدند
نیکو نظر و دور و دایره می زدند و از او می پرسیدند که این خضر چه می باشد که
سلام گوید و او بگوشه ای می نشیند و با او می گوید که در کوهت می بینم و در آنجا می ایستد
در جوار می زند است بدو می می خورد و طلبه می داد و در کوهت می نشیند و می ایستد
و آن نیز می نشیند و او می ایستد و در آنجا می ایستد و در کوهت می نشیند و می ایستد
با خلیفه و وقت ظهور من بگوئد او بگوئد که کرامت اللفافه و الفافه و کرامت اللفافه
رسول الله بفرست آن غنیمت ظاهر الکریم و البته بپارند شیخ را که در کوهت می نشیند
اظلم من ظلم علی بن ابی طالب و او بگوئد که در کوهت می نشیند و در کوهت می نشیند
و بر اینها می نشیند و او بگوئد که در کوهت می نشیند و در کوهت می نشیند
ما در این بیرون نشسته او بگوئد که در کوهت می نشیند و در کوهت می نشیند
اصحابی و ادعای این عظم و هذا وان الشیطان استعاضل المؤمن والمکرم
لیفتنه و یضلنا کما ه از او می پرسیدند که در کوهت می نشیند و در کوهت می نشیند
تخلی باسمه لا یلیق فی عدل علی بن ابی طالب و الفافه و الفافه و الفافه
لقد ذهب ثلث المذاهب من المصلینا نحن الشهود و قد ولت علی بن ابی طالب
بنت الرسول امینا غیر مغبون الله یعلم الحق حقیم لا یخفی علی احد من عباده
العدیقینا و قد شهدت اخایتم و صیته لا یصلح الهما القوامان
لا تنقضن اخایتم باحد من احضرت الله به من بین الوصیینا نحن
البقی علینا یوم نارق بالعلم والعلم والقلان والدنیا او بگوئد که در کوهت می نشیند و در کوهت می نشیند
آن مرد می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
ازین بری می که با او می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
آمد و می ایستد و از ظاهر کلام می بیند که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
نشسته و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
خضر را می نشاند و او بگوئد که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
مطعون و غیره می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست

باست که میراث نیست بهت می آید و قرآن بآیه یوحیکم الله و امثالک و اتفاق این
قبله است و الفافه اول از آن رسول الله و می بود بهت می نشست و در کوهت می نشست
میدانست باز که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
یوحیکم الله و همچنان می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
میراث نیست بهت می آید و قرآن بآیه یوحیکم الله و امثالک و اتفاق این
و بهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
و او بگوئد که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
عثمان گفت خضر که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
میراث نیست بهت می آید و قرآن بآیه یوحیکم الله و امثالک و اتفاق این
بنو فصل در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
چون رسول موفی شد او بگوئد که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
کنند و غنیمت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
قالا لما نزلت آیه و انت ذوالقربی حق و المکین و ابن السبیل با فاطمه و قد
و دعوی و کلام فاطمه می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
و حسین علیه السلام و ام ایمن و ام کلثوم می نشست و در کوهت می نشست
و امیر و امیر می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
ایمن گفت که فاطمه می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
و از کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
توفی رسول خجسته نا و او بگوئد که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
قال عقیلت علی ماذا بقول قالی قول خیر اعظمی رسول الله ص و ما نزل
قلت و الذی خیر قال نعم قلت الذی یفعل قال نعم قلت الذی یفعل
سید حق خیر و افاننا قال ما شری انما یفعل لا یفعل و الذی یفعل
رسول کردند و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
رسول یاد می نشست و در کوهت می نشست و در کوهت می نشست

از کوهت

از کوهت

از کوهت

و بزرگوار است که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
شخصی است که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست
علامت نامه
او بگوئد که در کوهت می نشست و در کوهت می نشست

John

[illegible]

تاریخ

10

بیت حضرت امام رضا علیه السلام

بر

الحزب

و بفرست هر که است تمام دارد و بر آید که تا زیکر و بخت در سجد خضوع برضت
 و کشته بر پیش فضل عیس نهاد و کسی بر پیش مبارک کشد و باها در میان بکشد تا بکشد
 و در پیش رفته تا زیکر و بخت بر پیش رول و بر آید و هر چه خوشی غزل که است تمام و بخت
 و بداند که رول تا زیکر و بخت در سجد خضوع برضت و بخت این قول عایشه و است که است
 که با عزت رول بولامتی و لا غل و ی نکر و ی سجدیم وی از عایشه که با
 فرستاده به بند و بدو و ی و بر آن کار و او است چون رول آواز شنید پرسید
 گفت وی در پیش است عایشه گفت هر رول گفت آن کت و تصویبات یوسف
 و این قول و است عایشه است بخت عظیم خلیف است که صبحان یوسف
 رول است که میال و فیله از انصار خضوع بر رول رفته بود میان ایشان صلح کنند
 نماز شام و در شام بخت عبد الرحمن و عوف و مقدم که بخت برای نماز رول و در آمد
 و افتد عبد الرحمن که و نماز تمام کرد چون سلام باز داد و مردم با کردند که چگونه است که
 رول در پیش است تا زیکر رول گفت تا بخت من الا انیسیا احتی بصلی خلف
 و جل من اهتله اگر این رویت صدق است عبد الرحمن با است و خلافت را و بکر
 او که تر بود زیرا که باقی ایشان اینجا عزل بکر و نماز افتد او که و نماز می قطع که اینجا
 اجماع است و رضاء رول و اینجا اختیار عایشه و عزل رول بر عیسیان عبد الرحمن
 مرغی است بود و رول و او بکر برای این نماز نزع فیها و هیچ و بود و عبد الرحمن
 لام رول بود و او بکر لام هیچ و در آن وقت **مسئله** اگر عوف گوید که او را لعین
 می تنظیم حجاب که و است بخت است ایشان است اینجا هر است که حسن حسین
 و هر حقیقه و عبد الله عیس و او را بر ایضاری و بخت ایشان تنظیم معا و یسین کردن
 تقیه و این یعنی دال است بر لام معا و بخت هم چنین بود ایشان چون نوبت
 رسید بول و بسا بر از احکام ایشان تغییر کرد و آنچه معتد به میگردیدند و بخت
 رمضان بهیست که دن مانع شد بجمع فغان بر آوردند و شنبه آغاز کردند تا و از ماه
 بلند که و آخر الحقیقنا عن مست عمر و عت و است شرمندگی گفت و بخت و بخت
 لغیر تمام و اکثر و هم چنین گفت فان تجسرنا نحن البلی الحکم من الحق علی
 معصه وان یکن الاخری فلا تذهب فضلك علیهم حسرت و لا تأس علی القوم

صاحب است

مسئله

در بیان حقیقت و باطن

الحقین

الفا سقین از این اخباری معلوم میشود که دی ممکن نبود از انفا و حکم و دیگر روشن
 از روایت خاص و عام که می گفت و الله لو شئنا لوالی الوساده و جلست علیه
 حکمت یمن اهل التوراة بنو و الحو و یمن اهل الانجیل با تخیل و یمن
 اهل الزبور و یمن و یمن اهل الفرقان بفرقا فم حق و هر یک کتاب است
 هذه الكتب فلیقول یارب ان علیا قضا فی افضا نك از این معلوم شد که
 وی تبقیه از این است هر چه بود بدین سبب بود و قضای که افضا با کنتم نقضون
 نمون الناس جماعه و اموات کلمات اصحاب **مسئله** تقیه بر آنکه روا ندارد گویند
 حرام و حلال خطا و صواب و هر چه در اندین سبب تقیه بر وی روا نبود و مع هذا
 قول طایم و بنی جمل حجت اند **مسئله** گویند که است صفوه اخبار را از وظایف ابرار اند
 و تقیه بخاطر بود چون سبب آن عارض شود اجماع است و حجت است معصوم چون لام
 یعنی رول هر چه ایشان بخواهند بگویند جوابی باشد و مع هذا دانند که رول تقیه
 که در زمان شورش و در فار شدن و قرار کسی فخر و منکر موسی یا نضکم
 و قوله خارج کثانی من الفاحصین و سبب هر یک تقیه خویش بقدر درند و قوله
 لا کراهی فی الذین و قوله لکم دینکم و ی دین عین تقیه است و صی و درام که بجهنم
 تقیه **مسئله** فواید و نکات **مسئله** یقین **مسئله** باب عبد الله عیس رویت که است
 و الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم الصالحون در شان عتاده
 و مجاهد از پیش رویت که و الذی حبابه بالصدق و صدق بهی است
 و هم چنین عبد الله عباس رویت که و برین اتفاق است که الصالحون ثلثه سبب
 بدی ایمن و همین هوارین و هر قدر سبب آل فزون و عی بنی بطالب است و هر قدر سبب
 برین است چهار بختی صدق است است اجماع می دانند که رول گفت ما اقلت العبد
 و لا اظلم الخضر علی ذی الحق لصدق من اب ذر و بخت این اتفاق و هر چه
 نمونید و او بکر را گویند و عادت باشد ایشان را که هر که با و است و بخت دارد و بر آید
 بداند و رویت و حکایت می نامموج دارند و چه انکه رول ابو بکر علیه که بر آید
 بکتبه رول بگویند اگر کسی این شود قاضی بود و عالم شود باید که بخت ایشان با این
 قاضی و عالم در شول باشد بخاندان در شول هم چون بزرگ میرفت فرمود که ان المذنبه

مسئله

الحجاب

در بیان حقیقت و باطن

و بیت الاول با یک لفظ می فرماید از اجزاء ایمان و سرچشمه نبوت و شرف نبوت و شرف نبوت
از تعظیم دنیا و دنیاوی تا یزید قیامت اگر درین اخبار شکی بعین باشد که روز قیامت
یکشت در صفین یکبار ایشان او پس فرمودم عمار که رسول را در حق او گفت خا ط
الایمان لحده و در کشت با عمار قیامت الباقیه و لفظ کبریا بر عمار برضایت
و غیر از خدا ندان رسول و خبر و قدر آن لعین نهاد و شکر گشت بنده ناچار لفظی
واجب بود رسول که گفت حق تعالی علی سیف الله و سید رسول الله و سید
کفته انا سیف الله علی اعدائه و صحنه لادلیه و ابوبکر این نام برآید
نهاد آن روز که آن لعین و بکر ماله کنی نوبه را بکشت و باذن او فساد کرد و بعد از
عیار و قتل حمزه و در آن کشت و قتل مومنان و انکس لشکر اسلام آنروز و شکر کرد
رسول آمد و با عمار او که بکشت جلد بر جلد لعین بود که آن لعین با دولت
مرد از لشکر کفر از طرف که در آمد و لعین بر سر نهادن کبش و وعده لعین جبر را که بر
اندا زان امیر بود بکشت و چند تن را شنید کرد و هر دینی که عارض و عارض شد
آن روز در اسلام نیز بود از رسول و در حدیث رسول جلد بسبب مع آن لعین بود
و بعد از اسلام رسول و بر این بنی فرستاد و با صدقات بسیار رسول قیامت
کرد و میان او و بنی خزیمه عداوت بود و در جاهلیت بدین بابی آنوقت و بیانه آورد
و سپاه سر نهادن آنجا بکشت رسول بر سر رفت دست برداشت و گفت اللهم ابر الیك
مما صنع خالد بن ولید و امیر المؤمنین ع را ایشان فرستاد و وعده را خواست
و باستان مسلمانان که ظلم آن لعین بکشته بود بداد و خواطر آن مسلمانان بکشت
چون امیر المؤمنین خضر خا ط را ایشان کرد ایشان را با مرضا آورد رسول هم حاضر
خرم شد بعد از رسول ابو بکر خالد را بسیار فرستاد و تا در دزدی دست بردار داشت و فرستاد
و معتقدان از آن جلد ماله کنی نوبه و قصد قتل امیر المؤمنین نکرد و با عمارت ابو بکر شد
لزدی بکفایت کرد چنانکه آن لعین بدو رخ رسید پس روی عبد الرحمن عداوت می
بر می داشت نسبت به بد معاویه شد و در حرب صفین با بی حرکت و دوا عمارت شد
معه طغر کردی تا بدو رخ رسید بخدمت پدر و الدکن لاسفل من التار و بکشتی لفظ کرد
رسول گفت من لقی الله و فی قلبه بغض لعلی بن ابیطالب لقی الله و هو یهودی

و در آن

و در آنکه خالد بن ابیطالب عداوت کردی و بر اسب سوار شد و حمله کرد و حمله کرد
سستی قتل و فدا شد و نام مرتدی بدیشان افتاد و خالد با ایشان آن کرد که شکی
و خواندی و انکار با بی حرکتی نه مستحق هیچ نام و هیچ لعنت نشد و شهادت عین زبانه
ستیان است و ایشان مومنان اند بقیقت هر که با کسی حرکت صدقات و خطایش بر نبرد
و از کوفه در کشت مندرج بود و بر خیزد مستحق آن جلد بسبب زکوة شده و هم ایشان رویت
کنند که رسول گفت یا علی حرکت حرب و سبک سلی می رسول با عمار کا و حمله
کردین شهر بیت رسول جلد لعین و اجتماع و اجزاء را حاد و اهر او خوش گویند و شاعران
ایشان جلد مختلف و متفاو و ایشان اهل سنت و عمارت اند و شیعیه که جلد مخصوص از آن
معصومین بشمار دهند و علی کند و ایشان اجزاء اهل سنت و عمارت نیستند چنانچه خلیف جلد
خویش بخواند و زمان خلافت ایشان وقت بین رفت و عمارت عمارت بشیر عمارت و کشت
با بنی احمی ابسط یدک ابا بکر فیقول الناس عم رسول الله تابع ابن عمار خلا
تختلف علیک اثنتان فاجابه علی ان الرسول عهد الی ان لا اعدوا حق
یا توخی و لا اعدی سیف احمی یا عوفی فانما انا کالحجر اقصی و لا اقصی
و مع هذا فلی رسول الله ص مشغول و بنی چون داشت که قوم طاعی شدند و دوست
اثر رخا بگویند ترک لازم بود چنانکه مروان که با قوم بنی هرا بیل و دلدیران که قتل
چون عمارت هم به عمارت که در هم حرب شد و آنچه احکام ایشان لعین نکرد
بسبب هم قهرت بودند و حق و نیز رسول عمارت عمارت بشیر که صلح که و ایشان خلاف
نکردند یعنی که روز قتل عثمان از خلق کریم بود و بنی با بعضی از یاران او مدینه را
بجاء مردم گویند که درین کار روی رعیت را چون از عثمان فارغ شدند طلب کردند
ببر و در دلدیران که گفت اگر حاجت کنی ترا بکشم بدین عبارت فرمود حق و طای
الحسان و سققت اعطانی و قبل الحان لم نجینا الحفقات یمن عمار
خلیفی که عمارت در هم بر سر جلد نبرد و مرگ شد عمارت عمارت جلد که هیچ با بکر
مانده نبوده تا روزی حکم کرد مروی با او گفت اصبت الله یا امیر المؤمنین عرفت
و صاید یکتا اصبت فوالله ما ادری علی صاحب ام خطا عرفت انی عرفت
صوت الله ان احالف ابا بکر ان جلد عمارت بود که در دلدیران و در دلدیران ابوبکر

سورة

۱۰۰

نمودند تا بنشیند که عیسی است و دلیل بر این که بر من مقرر نموده است که در حق من
 بصدقه بیاورم تا حق نام سورة هملی لا علی الا انسان و حق وی انزل که و در دهم
 بدو که آیت القین من یضفون احوالهم باللیل والنهار ستر او علانیته و حق
 انوی آمد اگر چه در دعای وی اندک بود لکن یأتی ستر که در آنرا آن بسیار بود و در حق
 قبول **فصل** ابو بکر گفت و قد ضیت لکم احد هذه الرجلین عمر بن الخطاب
 و ابی عبیده بن الجراح فتابعوا الیها مشفقین پس آیت شمس گفت پیشتر ما جرین
 شما را خستید و بعد بن کلام ابو بکر گفت عیسی را خستید پس گفت باید که ابو بکر را نسبت کنید
 بعصیان رسول الله اینان که گفت چرا ثابت گفت زیرا که شما گفتید رسول در غایت و بر مقدم
 بکرد و تقدیم وی حال حیات رسول و ولایت خلافت می است پس ابو بکر عصیان کرده
 باشد و در رسول هم و بر ابدان کا نصیب که است چگونه شد بد که وی گوید و ضیت لکم
 احد هذه الرجلین عمر بن الخطاب ابی عبیده الجراح دوی اختیار ایشان کند و در
 است که رسول هم و بر اختیار کرده است و بر ایشان تفضل نماید پس گفت یا مهاجر شما
 و رضای عصیان که بکشید با قات شد اوت کون شما که رسول هم و بر خلیفه گردید
 مهاجر را معذرت کند که بر ابو بکر ابرار و حجت گوید و بگوید که رسول در مقدمه و در غایت
 لا مشیت شد یعنی پیش نمازی ثابت شد گفت رسول هم و بخور بود که ابو بکر نماز میکرد
 بسجده آمد چون ابو بکر بدانست که رسول هم آمد با صفا و اول آمد و رسول تقدیم کرد
 و نماز نکرد و آن نماز از رسول بود و نه از وی مهاجر جمله تصدیق وی کرد پس ثابت
 گفت یا مهاجر اول کسی ایمان آورد و عبارت خدای کرد رسول بود و پیشتر وی بود
 از رسول ایشان بدینکارا و بترند و بقدیم لایق تر این تقدیر متبادر و موضع این را معنی
 کوچه مطهر است و این جهت ظاهر است را ابطال کار ایشان پس حساب بنشیند و در اینجا
 الانصار بر جنت و یا که بر سر خان زد و گفت سواد که حق شما بر دوازده خلافت
 پس گفت فان هؤلاء القوم ما تقول فتننا اصبر فتنکم اصبر پس هر یک حصان
 و پیشتر سود انصار را آنرا کردند و حساب گفت و در شهری دو امیر می افغان خوانند
 بودن حساب گفت من عز و اقبال شایسته پس عیسی گفت هذا یکم است و این یک و این یک
 یک و اسلام یک و کاتب یک باید که لام نیز یک باشد و اگر چه بنشیند بعد از ما این است بماند

و این

و این نهاد آورد و کار است پس گفت این کار را الهی ابو بکر است حساب بر این کار که تقسیم
 سود عباده و میان حساب بر هر شش حساب بر شش میل بر ابو بکر میور و سود حساب بر حساب
 الامر و عیسی شش حساب بنشیند که رسول گفت بخاشیدم و ما فی گفت اینکار را کنیم ابو بکر و را
 شما گفت پس گفت ایستادید هذا الامر لقصص هذا عمر بن الخطاب و هذا
 ابو عبیده الجراح فالجما شلتم بنایعوا و ابی عبیده گفت بدینکار را و ابو بکر
 که هر یک در وقت مقدم نماز پیشتر بر سعد بن ابی وقاص رضایت گفت که بر من بوقت نزد
 و بر ابو بکر بیعت که حساب بنشیند که عیسی است این کار کردی بنی گفت و عداوت این غم خود
 گفتی تا بر تو بر میگرد و پیشتر گفت اینکار حق قریش است من خواستم که قریش را بپوشد
 حساب بنشیند هر دو مرد و هر دو بر اسکان با بر گردند پس گفت ای که اگر ما از ایشان
 آید طلب کنیم بماند بنده و اینها ما گفتند ابو بکر گفت یا حساب بنشیند و از این جز کسی
 حساب گفت از تو نیز شش که که از کسی شش که چینی کند ابو بکر گفت چون چنین باشد
 کار با تو بود و در معزول کن حساب گفت هیهات و لک یا بکر من این یکون لک
 از نصیحت است و انما رجاءنا قوم سیموهون ابنا ناس العذاب
 او سیمان را ابو بکر بیعت کردند برای مفاد و خرنج و خرنج جلبر انکار بیعت با بکر
 میروند زیرا که میل ایشان ببعده بود چون از دعای خلق با وید آمد سعد و در حفا و
 سعد را از ان حقیقه بر داشتند و با خنده وی بودند و بعد از من بن عوف را از ایشان
 انصار آمد که در بیعت بودند و ایشان را دعوت گوید بیعت زبیدن از قریه انصاری
 گفت یا بنی عوف اگر عیسی اینطیال بر ما شش مشغول بود و ندی بدفع رسول شما را
 این کار مسلم نشدی که در اینجا طمع کردی برو و خاشعش پس که اگر شما شش این
 کار طلب بنشیند و شما متعذر بود عبد الرحمن پیشتر ابو بکر رفت حالها یا که گفت ابو بکر
 گفت من از این کار غمناک و خفا کنم که با او بیعتان و هر چیزی که ایشان آفرینش
 کردند بعد از بیعت الحواب عنه الجمل عرف چون رویت این ماعنم کوفه است و کتاب
 فتوح و تاریخ خاندان عوی اجماع کند خلافت ابو بکر عیسی این مناعت میکند
 اجماع باشد معاذ و خرنج جمله منکر بودند تا بر دزد کرد و بنی انیم حفا ابی صخر بودند بلکه
 اظهار کرد است میگردند تا بر دزد کرد که بعد از ابو بکر و در حفا بر حفا بنی انیم بودند

و این کار را الهی ابو بکر است
 حساب بر این کار که تقسیم
 سود عباده و میان حساب
 بر هر شش حساب بر شش
 میل بر ابو بکر میور و سود
 حساب بر حساب

من از زردان خوش شنیدم که در راه المومنین و امام الهفین و در منزلت السلامین
 عه افضل الحقیقه و الشیخانجهت هر دو سال روز آنجا خیزده بود و هیچ میکرد
 و هر که میرا بود را آنجا میفرستاد و خدای تعالی مراد وی میداد و گویند جعفر
 صادق در مدینه بود و آنجا نزد فرزند میرا المومنین نهاد که چندین سال در آنجا بود
 بر آنجا قیام داشت اسرار قبضه حقیقت که گویند چون حسن و حسین ۱۲ از زمین باز گردیدند
 ناله و تشنگی و لعنتی ناله بر فتنه بر عارض کرد و بر ناله فتنه ناله و تشنگی
 گفتن مروی بر دو کرم مرد در آن ناله بود که هر روز آمدی و وقت کار میگردی
 و از بهر طعام آوردی و در روز سه روز است هر بر سر نیاید حسن که گفت نام وی بنی
 بر گفت پرسیدم گفت بنده از زندگان خدای مسکین جالس مسکین الا
 آنکه چون پیش من در آمدی نور خورشید درون من ظاهر شدی و این خانه من را
 و عفت او معطر شدی حسن و حسین عا با موایمان در کربلا فتنه کردند و فتنه ایشان
 بدرست و وی گفت بدرست که گویند و شما که بنده ایشان گفتند حسن و حسین پس از آن
 اسطبل علیهم السلام ایام بر گفت بدرست که شد که ششم تا ویران کردیم امروز که عبد
 الرحمن و بر پشت بر دست دراز کرد و دامن ایشان گرفت و گفت ای میرا
 که مرا بر سر خود و برید و بر آید و بر خود بر جان روی بر سر کربلا و نهاد بکرب
 بسیار و گفت آنکه بنی عصفی و طهارت این مرد که قبض روح من کرد که روزی از زندگان
 میخواهم و دعا میکرد و حال آنکه قیدم که حسن و حسین را بکشند و بر کربلا نهادند
 المومنین مودت و بر کربلا نه **فصل** عزای المومنین که فتنه کردند و فتنه کردند
 قبل از فتنه سی سال از رسول ۱۲ مدت خلافت وی هیچ نماند و ما هر چند فتنه
 دایم در مقامات بود و فتنه کان و در زمان عظم چون رسول متوفی شد و دایم فتنه
 منافقان و مجوس فتنه ایشان در زمان خلافت فتنه فتنه در مقامات با معاویه و بنی
 و فتنه بطور در بر و خوارج و فتنه ایشان و در جهان آنکه کس از قبل وی و فتنه فتنه
 لعنتی المومنین بود الله ویران و آن جلا کرد و بود هیچ روز نمود و این فتنه
 که در راه بود روزی چون فتنه بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود
 طفولیت را بر روزی که بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود و بود

فصل

ابو بکر

ابو بکر بنی هاشم از سرداران کبار که یقین اسم و نسب خوانند و هر روز از منزلت السلامین
 میرا است از فاطمه **باب** تعیین تاریخ اعیان اطفال و ما یعلق بکتاب
 بد آنکه روزگار را با مومنین از قبل او و الله و بعضی از روزی روزی میفرستاد که نهادند
 میرسد و تاریخ آن نهادند که چندی که آن عاصم را میفرستاد و درین باب ایشان مشورت
 که و بعضی گفتند از روزی که بعثت رسول ۱۲ باید که فتنه فتنه روز فتنه فتنه
 نکرد و ابو المومنین هم کورت که ابو المومنین فرمودند فتنه فتنه از رسول من اهل الشریک
 و هو یوم حاج عمر ابی نعفی میفرستاد و فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
 احشای کشته بنی ابی الحسن و بعد از کس الفتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
تلبیه نام ابو بکر علی القدره عبد الله و نام پدر او عثمان و القدره عقیق بود عبد
 بن عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن عدی بن مرثد بن لوی بن کعب بن کعب بن کعب بن کعب
 بن کعب و مادر وی سلمه و دختر محمد و وزیر عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
 و وزیر بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
 خطه بطور و در حین کربلا فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
 من لدن ابی بکر بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
 و فتنه
 اول در حقیقت بنی سده از خلق سبقت بنی سده و جمعی که از اعداها اهل بیت رسول بود
 و سبقت بنی سده و سبقت بنی سده و سبقت بنی سده و سبقت بنی سده و سبقت بنی سده و سبقت بنی سده
 روز وفات آن فتنه و هیچ خلیفه در مقامات بدر خلافت نکرد الا او و بعد از او
 فتنه
 و چون چنین که خلافت از آن است و فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
 کردی هم بر محمد و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر و ابی بکر
 هم ابی بکر در انصورت محبت ابی بکر که ازین مظهر خلاص میباید و بعضی از مثال فتنه فتنه فتنه فتنه
 بودند و محبت بنی سده در آن کار را که فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
 فتنه
 ماه فتنه

تلبیه

عزای المومنین که فتنه کردند و فتنه کردند

فصل

فعليت لك التسع من الثمن وبالكامل تكلفت واجهه كحل فاطمه كحل
 بوی داده بود باز گرفت اراضی و منسج منسج قرآن از آن دی و اولاد وی و ستم را و
 باز گرفت و طغنه در قرآن زدند که منسوخ است مخصوص است اولاد فاطمه بقبا عت بعد
 و خشیق العیش ما کردند چنانکه از کسکه و بر چنگ ایشان با میان و فقر و ظلم و از این
 و خفیه مردم در دوازده هزار و در هم برانده تا بر نفیقین کردند و در تمام مسلمانان در خفیه
 رسول الله و فرزندان و بکر سکه کشیدند و دختر کمران و باقی چیزین هر چه بود و معلوم
 الدین ظلموا ال محمد منقلب یقبلون التادیر ضون علیها غدا و عشا
 و یوم یقوم الساعة ادخلوا ال فرعون استاذ العذاب **نیل**
 در کتب مختلفه خلاصه در آخر مجلد ثانی از حرام زاده العین برین صحنه
 باجهه من از قریات رسول بنشیند و دست از شیشه خندان و در مدینه چهار و الصا
 گرفتند در راهی خوشین و لواحقان با جمیع عظیم در راهی آمدند و از خود میگردیدند
 و چون رسیدند از مدینه بیرون آمدند و منزل که رسیدی خلق را بریزید احوال و اظهار
 انشیق و کفر او کرد و مردم بر آنجا از خود میگردیدند و میگفتند هذا ابن الخلیفة
 چون بر او مشق رسید بریزید و بر او فزاد و حال و گفت خط بدو بخور و باز بر او مشق
 کردم چسبن هم و پدرم کرد چسبن هم و صحنه با جارت بدو بخور و گفت بر او آورد از صحنه
 بخور و گفت خط بدو بخور و صحنه با جارت بدو بخور و گفت بر او آورد از صحنه
 باید و بخت طمس ما از عبادت است و غدا و هیل و بخت و یعوق باز داشت
 عبادت کند داشت و در کرب و غمی گوئی بر سرش لایزال غدا و صحنه با جارت بدو بخور
 و غدا و هیل کردم و نگفتم و چون محمد صحنه با جارت بدو بخور و گفت بر او آورد از صحنه
 گفت الان من فرست و غدا و از کار خلافت معزول کردم و در مدینه ویرانخانه بیرون آورد
 خلقی بر سرش لایزال و گفت خط بدو بخور و صحنه با جارت بدو بخور و گفت بر او آورد از صحنه
 بودم و با اولاد محمد و عبادت شد میکردم و میگفتم و ترا که من و یضیحت میگویم که بر آن
 الفاکنه و هر صحنه که مقدور است از این ترا بکش و اگر توانی از آن محمد را در از نظر من
 محمد را در کفر تا است بر تو خروج کنند و باطن انچه بکشت سر دهنه آن میکنی و زینهار کشت

در هم رسانده

نیل

در کتب مختلفه خلاصه در آخر مجلد ثانی از حرام زاده العین برین صحنه

لدت

لدت و غریب از دل و جان بیرون کفر و فریغ نثار کنم و اسلام فرساید که آنرا سبط
 عظیم از این خطا نوشته عبدالمکرم بن نامه بر خواند و خوش شد و گفت بدین مکر
 این سر را من گفت چنانکه باید گفت و نیز عیال را با بر بعد از او و چون عیال
 از عیش برید بیرون آمد گفت ما قال یونید الاصل تا عدل الودودت الی انشا
 له فی فعله و با عطا و جوارات باه نیش **نیل** علما و ارباب علم و ارباب
 نبوتیه بودند و فاسق و فاجر چنانکه خلف و لغت و تبرک از خدا نداشتند و کار
 و نیادی خود را بنظم میداشتند و ایشان بودند که حقیقت خشنود عثمان و
 و حسین بن علی و منتهی بن زعم ان شرب لایبیه سنه و تر کر سوره فصل
 تر کر سنه مرده و قال ان روح علیی لیس بمخلوقه مفصل سلطه الاثر
 ق خالی الحان بیکل به خضر سینه الخراسان و من الواده و الفضا
 دین کان مورد بالصحی علی ولده منهم شعبان السوری کان
 فی شطر هشام بن عبد الملك و هو شهد قتل زبیر علی و نام
 بنیدین همد و کان فی قفصه الحسن ابن قطیبه و منهم الزهری
 و الناقل الحلی اخبارهم و هو یكون علیا مع هشام ابن عبد الملك
 و ارق غلاما و قتلهم و منهم سعید بن السیب لم یحص مر قتلین
 العابدین و قال کربان اصیلهما احب الی من حضور الی و سولا
 و غیره الواندی الناصبی و محمد بن سهر بن بلعن علیا سنی مع
 الحاج و لا ینکر علیه انا سمع لعن الحاج فی المسجد خرج منه قال
 لا اطبق اسمع یسیم الی محمد و لسا سفین التوریه و غیره و حوین
 مر علی بن ابطالا علی مسجد السیم الا بعد علی عمن ابن جاسفین
 الحدیث و من الاری و الفقیه خالد بن عبد الله الواسطی و
 ان الجنة و النار یحسان و منهم مصورین صغیر و کان شریطا
 لحشام بن عبد الملك و من التوراة و الفقهاء سعید بن حسن
 و کان علی عطا الحلی فمن الحاج و کان مع زبیرین معارین
 خالوهم و یحلف و تقاعد عن الخبیر ۴ و خرج الی الحاج و منهم

نیل

ما حوله العسكر وترك النساء والذاري فأت النساء الذاري لم يبقوا عليه
ما خلفها قاله ان ياخذ احدا لا يدب منه ولا الذاري ولدوا على الفقة
ولا عيان فكيف يجوز سرهم وايضا فان الرسول قيل قاله من اهل مكة ولم ياخذ
من اموالهم شيئا ولا سبق ذرايعهم فارضاهم ياخذ النساء الحرمة النبي
لا سم زوجته عابته واعلم ان الله نعم قال لا تنهوا بايديكم ما نهى الله
يجوز الله ولم يرض ان يجاهدوا من المسلمين اربعة وخمسة من الكافرين
كما قال لان خفف الله منكم وعلم ان فيكم ضعفا فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا
مائتين وان يكن منكم الف يغلبوا الفين فان الله والله مع الصابرين
فكيف يقوم على مع شئ اثنى عشر رجلا هارئين الفاهله ذلك عند قال
لشعبين الى اخاهم شعيبا وقال الى عاد اخاهم هود وقال الى عاد
اخاهم صالحا وهم كلهم كانوا كفارا واما قوله عند جده من ضعيف ليت
الحلم تلذذي ولم اخبر الى ههنا فهو كما قالتم من حيث قال بالني فيمت قبل
وكنتم نسيا منسيا ولم يقل هذا الا لكثرة ذرية الخلق لا لذرية صديقه
واما ترك اظهار وصية الرسول فلا بد ان لم يستطع كهر من منتهى وشيئا
الانبياء في انقاذ امورهم العباد ولا ليعيبوا ايضا قال نعم فالتقوا الله ما استغنم
وقل والله على الناس جهاليت او اعلم من استطاع سبيلا وقال حافظوا
على الصلوة والصلوة الوسطى وقوموا لله القانتين فان خفتكم زوجا لا وكيانا
وكنتم الصلوة سفا وعضا مرضا وحيضا مالا استطاعوا لتكلف فجامع
قام باخيان موعده وقضا دينه والحكم به الناس وامكنه ابو بكر وعمر عند
العجز للجمل باحكام الذين وقالوا ليقبل على في خلافة شينا **الجواب** في
في هذا الباب اكثر من اربعة كما ذكرت في هذا الكتاب ووليله امر في بكر
الحا الذين الوليدان يقتله ولو كان ساكنا لا هرب لما امر بقتله مع ان
عليه عند من اهل الجنة فويل لمن امر بقتله وسعى بوان كان الحكم من على
ضلالة وضعه عن استحقاق الخلافة بآدم وعوا وسائر الانبياء الذين حصو
نوعهم الخواص من استحقاقهم النبوة واستحقاق التبرع عنهم وعاشا من ذلك

الانبياء الذين حصو

الانبياء الذين حصو

وهو حق

وانما عمو معاوية وعمر بن العاص كما آدم وعوا بليل القوين وان كان الحكم من خطا قال ان عثمان ولسا
بن زيد والزبير وطه وسعد بن الجديس وعبد الله بن عمر وجسان بن ثابت ومحمد بن
مسلم وقمع ان النبي قال يا علي انت تقا تل الشاكين والقاسطين والمواقين
والملك من اهل الجبل والقسطن معاوية والموقف من الخوارج والنبي قال
حول الذكر الخوارج كلاب النار شق على تحت اديم السماء وخير نبي من قبلهم وعاش
اخبرت لما سمع قبل على الخوارج ان النبي قال خير خلقي وللطفة من قبله وكذا
الرسول سعد بن معاذ في امر اليهود ورضو بحكمه وحكم ابا بكر وعمر في عرفة
لدى كاث عند النبي ولم يرض بحكمها الا فها سالا مناه البينة وبعد ما قال
ارتب مشاهة وحكم عليا واقتد شهادة وحكمه ورضوه زعم الخوارج ان عليا
ان ارسل الى عبد الله بن قيس ورضو بما يحكم به في الحكم **الجواب** في
ان النبي ارسل غيرة بن حصين القرظي نسي سبابا من غيرة فخرج قومه يطلبون فلما راوهم
ابن سبأ حواجرهم فقال القوم يا محمد اني نكحتم ابا عبد الله فخرج اليهم فخرجوا اليهم فخرجوا اليهم
وهو سره ابن عمر قال نعم فقال امك غيرة بن قيس فخرجوا اليهم فخرجوا اليهم
عمر وسراعي من بني ابي ابراهيم قال يا محمد فانه يكون ان تفتح قصفهم وتغادر قصفهم فقال
لكن لا تفتكروا الحكم ان ههنا كافرين والرسول ضرب بها فاني خرجت من عن ان ضرب بها
سوال سكوت عرضا لعلها وحيروا ايضا التاج فخرج من الهالك اناء المشركين لا الشقي في
اليه قالوا لولده لا يطوبون انكلامهم وهم اليه فقال له بكره ان في ذلك فقال صدقوا
لتردهم اليهم فمكتهم ولما حكم عمر واكثر اصحابه فامر وجه الرسول فقال تسميتهم باسمه
فرضوا ليهيئ الله عليكم رجلا نصرته كما حكم على الذين سكونوا ان عين الغضب فكل حال
بهم وكل حكم الله كما قال يا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم من قتلكم
متعه الخنزير ما قل من النعم عليكم بدو وعدل هديا بالغ الكعبة وقال وان خفتكم شفا
بينها فابغوا احكام من اهلها وقدره خير كما كان **سؤال** فانه كان
ان كان معاوية في كتابه افضل فاشبهه وان كنت اما افضل فاشبهه وهذا
شك **الجواب** فانه في علم من اضعف ناصر او اقل عدوا ولا ناصر لاصد الله
وقال ليعلمون نعم الكذب الذي سبيل التهديد ولم يمتدح ذلك الرسول فاما

الانبياء الذين حصو

الحواث

والان

والان

الحمد لله

ایمان

ایشان غالب باشند و فوعلو بختان تصدیق قول ایشان که امیر المومنین عیسی بن عمر بن عثمان شریف
که پیش از او برادر و عذر برایشان کرد و کوفری نکند عربستان ایشان عثمان مقرر باشد
قبول نکردند و تا آخر عمر پاسبان و عثمان برایشان غلبه کرد و جمعی مدعیان آمدند و صلح کردند و در
الامام محمد و امام عثمان را با شد و ایشان در بصره فرود آمدند تا رسید که امیر المومنین علم
و وزیر بختان از مردم عجب بستانند و قبله خود را در حوضه قیس و عیسیان و در جلیل و بنو عامر
برایشان سبقت کردند و روزی لشکر جمع کردند و در روزی با اسب نشینند و در میان آمدند و عثمان
ازین کار خبر داشت عثمان را خبر کرد پس از آنکه در مدینه و مدینه که در آن وقت جنگ کسبه
مخالفه کرد و بر الجبل بنده عثمان گفت مرا کشید که برادرم آمد و حوضه مدینه است ازین لشکر
که گویا آمد یک سوزنده بگذارد و برادر را کردند و چهار دوشمن از آن فرات و کشیدند و جنگ کردند
با لشکر آن برایشان خروج کرد و گفت بدو سخی خدا و ولی امیر المومنین کرد و در میان قرار داد
کسب نیست هر چه تمام کول ظهور بر او دارند و مرد باقیال بر روی بروی آمدند و دلدل از آن شریف
بر برابری روز و از آن جدا کرد و در میان سبکی رفتی بخت و بعد از حوضه تعدیل و با برادر شریف
مخالفه برادر و عثمان چون نام برادر پیشه تمامه فارغ نیست که یک مکر مکر و سر را بیاورد و ایشان
خواندند و عثمان را خلاص داد عثمان از خبر بیرون شد و در قریه عثمان امیر المومنین رسید
امیر المومنین خطبه بر خلایق خواند و بعد از حمد احوال باز گفت جنگ و قتل و عثمان را یکدیگر ایشان
گفت و بسیار کار بکایت کرد و بی عزیزی از مردم برآمد و گفت من با المار بابت فرود گشتند
و دست نه بخت المار بکشد و از سر فرود آمد و نامه فرستاد که بفرزادگان آن ماه خوبست نامه
بابت مهربان بود که درین جعفر بن سعد و لامر بن یونس چون نام امیر المومنین مذکور رسیدند و
خلق میکرد و هر آن که بدو سخن یا خدمت داشت بگفت با اباموسی و در وقت یکین نام برادر بنی هاشم
با نام دیگر از امیر المومنین اباموسی علیه السلام ثابت شد که در کار امیر المومنین ثابت گشت
مدعیان بدو که اباموسی بر آن اند که کو نام تمام امیر المومنین که که اباموسی بویانی چه میکنند
نامه فرستاد که ای پدر کو دشمن را بعد از من تمامه فرود نیت و اول آنکه رحمتی بود و برادران آن
لحقه بدید که از مدینه کوهان من افتاد و دنیا بدیدند و دست تمام بر حسن بن عیسی بن سعد و عثمان
عیسی گفت با امیر المومنین بنی هاشم که بخواهد آمدن از کوفه گفت شش هزار و پانصد نفر رسیدند
لحقه حسن که بفرمودند و نام برایشان خواند و یک روز بعد که مدینه آمدند و گفت و فرمودت بنی هاشم

فصل

طیبه الالهی

طیبه

طیبه

طیبه

طیبه

و گفت اینجا چه رسیدی صاحب آن آمدند و گفتی که در نزد یحیی بن یحیی بودی و در آنجا
 نمیدیدم طایفه سیدیه را و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
 تبرک و فریاد و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
 لم یکنوا من خلیفین بعدا که ایضا غلامی بود از آن عید شمس و علی روی بود آنرا که چون مردی
 بود عبدالتعلی و از آنرا که بود و بفرزند که بود و از وی تنها سلسله پسر شد و در قرآن پیشانند
 و فی نواید الفایده الاوله **سؤال** اتفاق است که صاحبی که از آنجا که گفت عثمان بن عفان بن ابی
 عاصم بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن ابراهیم که گویند وی غلامی بود روی **الحاج**
 عسکه عاصم بن عثمان است چون غلامی سوآرا و بکنند نسبت به حق به حق بر نداشت این صاحب
 رسول ما زید بن حارثه چون آزاد کرد و عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 و این لفظ و نسبت میان یکسان و در میان کاش شده بود و ضایع برای حفظ لامت و داشت خاطر
 حسن حسین بن محمد بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 گفت اکنون او را بزرگ کن تا میان آن بماند که او بزرگتر است و داشت نسبت مکرر اهل بیت
 آیت مایل و این قصه را در آنجا که است هر چه غلطی و در آنجا که است و در آنجا که است
 که آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 و قال صاحبان محکم بالحد من دجال که در این رجال زید بن حارثه بود و گفت رسول الله
 و مراد بعد و فی این آیه بود و بصورت عید شمس چون شرع را و بود و امیر باین شمس شمس
 و چنانکه افعال از موقوفان معلوم شد و چنانچه در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 و بما رسید الفایده الثانیه چون ثابت شد در این روی بودند اطم غلبت الوقوم
 در عصر و در آنجا که است که در این زمان اهل این مقلوب شده اند و اهل این مقلوب شده اند
الفایده الثالثه و آنچه را در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 ایشان که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 از صدق هر یک که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 از هر یک که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 و ما بدان که شمس نشاند و یکسانند و در اسلام میکنند و تراضی و خدمت میکنند تا بهیچ
 انش بجز که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است

صراط

طیبه

صراط هم انقصان **الفایده الرابعه** چون اقمیه روی از لامت عثمان بن عفان بن عبد مناف
 باشد **فصل** در این ابطاء بر سر پسر و خوش که گفت عیسی بن مریم و در آنجا که است
 و گفت و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 الحجاج بن یوسف بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 ما را از روایت عاصم بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 گویند که گفت اگر در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 بود و معاویه که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 التابع والمتبع پس گفت عیسی بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 که طی م پیوسته و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 بطنه فلم یشیع حل و ایتوه لشیع بر گفت سمع اذ فی وای عینی فی المناجین بها
 ان النبیه قال اذا ایتیم معاویه علی المنبر فقلوا **فصل** در کتاب فواید **أخت**
من کتاب بنی امیه من کلام الشیخ ابن احمده الحافظ البوسجیل
۲۲ **مجلد بن عیسی** و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 نخستیم بودن در روایت که گفت عیسی بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 که در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 اینک است بعد از آنکه در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 میکنند و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 میرد و تعلیل میآورند و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 لامت که و معاویه را بدید و گفت حاضر نشدم من روی که رضا داده باشد و در آنجا که است
 عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 گفت با بنی کان اصحاب رسول الله یعنی در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است و در آنجا که است
 الحجاج بن یوسف بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 عیسی بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 حکم معاویه بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف
 معاویه بن عثمان بن عفان بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف بن ابراهیم بن عبد مناف

القم

بفتلان

صراط هم انقصان الفایده الرابعه چون اقمیه روی از لامت عثمان بن عفان بن عبد مناف باشد

بر حکم روزی با جوی طبعی عبد العزیز گفت ما هذا بوقت اسلام مد تراجیل گفت چنانچه
گفت قصد اسلام کردم بدو تو مرا مانع شد و گفت نه من بخیرش و طاعت آباء و اجداد و فرزندار
و چون عثمان اسلام آورد و هم بدو تو را بسیار برتری بند و گفت بدو گفتی حققتی که بدو
با جوی و اقبال پیش میاید و بر رفیق و هم کس در حق برتری حق است فحاق الان که خدا پیش پیروم
معاد و یکشتی احضف تو در میان این جمع هر اخا خوشتر شدی من برای خوشتر و گفت تو از هر خدای
که برین خط هر دو باطن بیای و نما را سر و عطا نیست تو که بدو را زنا بفر دانی و ترا عذر باشد اگر اقرار غلط
وی روی بر خدای خود و عطا خوش گردان و الا از خدای برتر و برتر بر خلق حاکم کرد ان یعنی
انجا استاده بود و گفت هر که ایمان منحصرا عباد و حکم نداند و حکم وی بر خلق کند و بدین شیوه کند
وی بنم و کند که که بقیه شیوه کند که در زمان بنوا فیلیم کردی و دیگر مردم قیامت و مرگ
نمنا میگردند و از جور ظلم ایشان خلاص شوند سالم این خدای طاعت که میگرد و میسکفت
لبتیک فخلت بنوا هبته لبیتک و او بن علی بر شید و هر روز بنو یازده بوی و بقیه
بن شداد و در هر عمر بن عطا لبیت که بود و بگو شده و در روز صفین در خدمت امیر ک
گشته شد معاد بن لعین بنو مود و گفت و در زمان استیلا معاویه چون بقتل
رسید خواست احرام کند و مردم گفتند این موضع فاضلان است که احرام کند و این
تقصیل احرام گرفت آنجا و با میقتلاد و گرانده شد اهل سنت و تابع سنت و او شد و
ایشان راستی بدین سبب بند و الا احیا و اقامت است کول جمله عالیه از اهل بیت که
با ایشان در در و معاویه دست لغت عزت بودی و ندیدم جفا بخواه غرض و تبرا لدرم
بود از عی و اولاد او و لو کان مثل خرد لای این عقیده که بر ما بر آید و لعین نام
که چون رسول این عهد نیست بر ازان منع که و گفت این نام فرقه است و کانگو
فما فی جعل لیل الله الولید لمصونه لاهتی من جنون القوم و هو ولیدم
حکم شدند و ولید بن یزید و ولید بن عبد الملک در روز و در خدمت من بصره رفت
رحمت کنند بر وی که در اقا بدین حالت حسن گفت خلف هذه السائفة که در است
از تو ده من عبد الله بنیاد ما آن حدیث و حکمت هر روز بچسبند و او که دست و کرد
که بعین کور شده است و الحمد لله عامی فی الدنيا والاخره و بهمهال بنو یزید و او
عنه که و وی از کار بر روزگار بود و در صفین یک از ازمی بی لغت امیر م سیکر و

گفت

لا تبقوا اهل الشام حاضرا غفلا فان فهم فوا كما هین لما یرون بالثام
و ضم یكون الا بدال ابو من صفین بن بنیه که بدو یکم فی علی خصله انقص لها
عن الخلافة الم یکن فی معاویة خصله لیحق لها الخلافة عبد الله بن عثمان احوار
کوید و منی که بر بزرگتر و از زبده و نماز بیمن من منی که کهنی من و از امانی و زویشندی و کرام
بر اندازی و کلام از یک لغت کنند که لغت شبان میگرد و گفت و بجل لا یوم فان کنت لای اعل
فعادیه و شیعته عین العاص و شیعته کونیه که ام کلثوم و خزی از عین و کلام
سیر بر سر و در مقام و ما و بر سر عبد الله بن مروان بنهر کشت که مردم میسکفت که هذا
ان علی و عران لعین و فی لیل و دی از زبده برای کلثوم و عبد الله بن عمر را که ضایفه
شقیق بن طه که کونیه من با مسروق بسند بودیم که سفینه بر سید از کفاس بست سخته و نوزد را کجا
و بهمهال میرند تا بفر و شد من کلمه این چیست گفتند بنان کفاسی که معاویه بنده میسکفت شقیق
گفت بنی خضر و از بن سفینه را غرق کن مسروق کن قهری و لا تلتقوا با دینهم التملکة
من این شبان که ان عقیده بن ابطال لای نوار و خدای عطا خواست لبوی و گفت صبر کن
تا چون بدیدگان رسم ترا نیز ندیم عقیده امایط بسیار یک و خضر را می حاضر بود و گفت
و می یرو و بر اندین و کلاما بر کرد و باز است انچه بر دار و عقیده که برادر میو امی
کوید بر اندی بگرد و عه گفتد نیز خواهر که من نیز ندیم مسلمانان بدزدیم و بنو هم قیل
گفت لاجزیت ده تا معاویه روم امیر گفتند بر او خواهر معاویه و رشت شد برادر هم
معد بودی داد و گفت عقیل بر سر برو و عطا یمن و برادر است که بر کو عقیده بر سر رفت
و حمد و ثنای خدا که گفت و گفت القوم هلم با برادر من معاویه لعین حین حین
بود برادر من عی دین احشیا که برای من و معاویه بر احشیا که گردن ابو سعید
کوید که معاویه بر سر خطبه سید مردی بیشتر بشید بر وی و گفت و میسکفت که از
شنیدیم انچه خوشیدی و انیعنی نیکم تا عاقبت خیال بشی عر خطابه شد عر حین
گفت بدان رضا داد الله سالم کوید که کول گفت عی اصبی و معاویه را با کلام
که بنو کاشم باید که بخوانند و بنوا العوام شجاعت و بنوا امیه حلیه ان یخیر من عی ام که بید گفت
غرض من از شما دست بکار خانی است که بعد خلق کنند بنو امیه و فرخواست تا قیام وی
شوند و بنوا العوام شجاعت است تا بجهل مغرور گردند و کشت کردند و بنو امیه حاکم است

و دارش بنا ارجاوها و هو من ذلك
 لك عليه حاج چون فرماد كه
 ظفر من انظار محمد كفت ان الله عليكم
 ليست منها حظة
 ان يكفرك الله في بعض
 غرا و من عرب برون آه
 بيش كوت بروي تو بيش كوت
 البقي قطع مني سخن نخواهد شد و اين غايت كياست و بگو كه بدست كيان كلام
 حق و ابر حق تواند بود و جزا بغير حق مشرورند رساين مروان و جبرئيل سخن ها و شده
 كست انكه مروان رخصت كند هم داده و بر و صدين كفت الله لعنك الله على
 لسان نبته ص و انت في ظلم ابليك و از فعلات معاويه نفاق با رسول و زهر
 دادن چنين بن محمد و رخصت قتل حسين و قتل محمد بن عدي بن حريه و چو زنيان روزي نزار
 ركعت نماز كردن و اختلاف زنا و دست مردن زنده لعنه الرباين و جانه عيده الزنا و زنا و
 كه بروي خانه خدا را بگيرن جوارح او كه كنداي حج كنم ميان قتل حسين با برادر رسول خداي
 ميان عز و ادم و م و جزا بغير خداي ابو بكر كبري را كه كويد و اعي كفا شده من ذلك من
 مجاهدة الله عز و بنيه الكعبة و لا حرق بنيه و بين ابرهة الحبشي معاوية
 را بچ رفت و خبر دا و ابراهيم بپرسيد و بختار و فرمود و و كند او سيميه با عجمه زرك
 و بستاند بركت و باده بودي با خشم و لم نام چون در پيش معاويه شد و سلام كو و كفت كيف حال
 بابت حمام دا و صفت من هنديه بستم تلك من از زركه نام كفت و كفت كفت
 تو خانه بيايم كه ترا باين دين عداوت كه هست از اين اعدا و باي عداوت كيا اعدا و را
 كفت يا معاويه اين در كنز كفت البته بگو دارم كه كفت چون اي ميكنز فافت احبت عليا
 عدله بالو عتبه و صفتنا بالسوية و البغضنا في قتلك من هو و لا
 منك و طلبك ما انت لك و اليت عليا على ما عدله و رسول الله
 من و لا يتك و اعطاء اهل الدين و عدايتك مسك
 الاماء و شفق چون آين سخن شنيد بر خنجه و كفت بدست عجمه و زركه بستانك

از زركه

بزرگ است
 ايضاً بزرگ بود و كفت و بستانك بزرگ بود و بستانك بزرگ بود و بستانك بزرگ بود
 من خبر خنجه چون عجمه بزرگ بود و بستانك بزرگ بود و بستانك بزرگ بود و بستانك بزرگ بود
 كفت هر كس را و دي و كلام و كفت بزرگ بود و بستانك بزرگ بود و بستانك بزرگ بود
 كلامه و الله بجلوا القلوب من العي كما بجلوا اللزيت الصدي معاوية كفت
 معاوية كفت صحت بخدا كه مفضل خواهد بود ان كفت صحت بخدا كه مفضل خواهد بود
 ان كفت تا بدست بخدا كه مفضل خواهد بود ان كفت صحت بخدا كه مفضل خواهد بود
 بدين وصلت رحم و دست بخدا كه مفضل خواهد بود ان كفت صحت بخدا كه مفضل خواهد بود
 تو بجهت بستم كفت و در زمار كرت بركت معاوية كفت
 ان لم اجد بللم مني عليك فن ذا الذي لعنك يوصل الحليم
 خذها ههنا و اذكر فضل الله حبا على حبيب العدا و يا لعنكم
 معاوية بدين بزرگ بود و كفت و الله لو كان على ما اعطاك شيئا را و كفت
 كه لا والله من مال المسلمين اعطيني معاوية شئ بكذا و دست خداي و قوام
 كرفت و با خبر بركت بستاند و در غرض هم و ان بدين كتران صنعت كه رسد كفت و بركت
 در خانه خویش آوردی و بخت بستاندی و بدين بستاندی و بدين بستاندی و بدين بستاندی
 خبر كرا و را بگو اگر مرا بگو دست بستاند و ما چناندا و الله لعنك رسول بزرگ بود و را بگو
 كذا كفت و جمع من و فغان طعنه زنده در بر محمد و فقيد را كفت و بستاند و بستاند و بستاند
 بلكه مرا بزان و ضعف و ما كين كذا كفت و فغان چنين ميگويد رسول كفت يا علي
 لما تو خان يكون مني منزلة ههنا من موسى الا الله لا يفي من بلكه حرم
 رسول و خبر كفت و حق الا عطينك الراية غدا و صل الله و رسول و بستاند
 الله و رسول و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند
 زلفه و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند
 كذا كفت و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند
 خرابين صفة من شيعه و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند و بستاند
 كفت او تعفين من قتل معاوية و كفت الله بگو خرابكان بستاند و بستاند و بستاند

از كذا كفت
 و بستاند و بستاند

الرجز وطهه ثم نظهر الانام من اهلبت اخر من الله جهنم فقال عز وجل
قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترض حسنة فزده بها
حسنا فالحسنه هو دينا اهلبت بس عبد الرب يس برضاك وكفت القوم
ان يسر رسول شامت وصرام شام بدي بعت كسب خلق بدي بعت كزنده ومله قبول
كهك كزنده وغلان او حر كسند وبناه هر مرد بدي جمع شده وچون معا و به خبر مرگ
امير المؤمنين بشيند شامت كه و شامت برود و مرد را بفرستد و بكي اوقيت يك از خبر
تاصن را كشته و انچه معلوم شده و هر مرد را كشته و كشته و معا و به مقد عراق كه
حسن عايشه برخواست و زوي معا و به نعا و مقدنه الحشيش عبيد الله بن عبد الله بن عباس
لغزست و كفت انظر في معجزة كرم عبد الله را انا افتد امير كركيس بن سعد با شمع و به
عبد الله بن لقيت چون شبته الله عبيد الله باضا صليان بكي بدي معا و به رفته و شين و به
با نام عايشه و زاسا و ملكه و امراء عراق كه در قدرت حسن بودند و چينا بيش معا و به و شين
كه او خواهر حسن و به و شين بيش و زوسيم حسن و انجال و معا و به و شين و به و شين
نزد حسن عايشه و به و شين بيش و زوسيم حسن عايشه و به و شين و به و شين و به و شين
خطبه خواند و در انجا خطبه كفت من نصيحت شما ميكنم و خير شما ميچاهم و شير شما ميكنم
بين عبادت و اشهد ان لا اله الا الله كلكها شهد شام همد و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق و انبته على الوحي اما بعد فاعلموا
الحق لا رجو ان اكون قد اصبحت بمحمد الله و منه انا انفع خلق خلقه و
اصبحت محمدا على صلح ضعيفه و لا حيله له و لا غايه له الا و ان ما كن حنون
في الجماعة خير لكم مما تحبون في الفرقة الاولى و اني ناظر لكم حين منظركم لا تفنكم
فلا تخافوا عري ولا حرة و اعلى راي غفر الله لي و لكم و ارشدني و اياكم
لما فيه الحجة و الوفاء خلق باهم كرسنه و كفت بكن اين مردان سخن با معا و به و شين و به
خوفا كزنده و خورگاه او را بشارت كزنده و سجاد كه در زير قدم بود و كشته و در احوال و شين
او بر بودند و شير با و نماند كه در كوه انده اشته بوس سوار شده و بفرمود كه ربيع و همدان و از
كسند تا اين خوفا و در كنده و اين و شين و در خيل و البان بودند چون بساطي تا بساط سيمه و دي
جراي انسان نام بخت مغرور بران مبارك نام و زو حنا كز زخم انان و رسيده

و ان

و ان لعين و زوي او بخت تا او را بخت مومان كزوش و زنده عبد الله بن خطه و ان
كش حسن نام بخت بديان برويه و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
بعا و به ميفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
و معا و به را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
بعا و به را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
و عراق براي برين بخت بستاند و حسن عايشه را بخت بستاند و چون حسن عايشه
رسيده مردان را خطبه خواند ان منيع كه و مردان بشام شده و معا و به و شين و به و شين
معا و به كفت بر و چينا كه مقد و شير و زو ان بديا و زوي اليه بديا و شين و به و شين
و رفته و مردان را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
محمد عبد الله بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
حسن را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
بريند و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين
هر از دنيا ريد و در او مردان و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
عبد الله بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
بداد و حسن عايشه و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين
بخت و در او حنفه و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
كه بخت حسن فزنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
رسيه حسن را در روزگار بديا و به و شين و به و شين و به و شين و به و شين
و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
حسن عايشه را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
رويه زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
روزار و حسن عايشه را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده
محمد بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده و زنده
و حسن عايشه را بفرستد و نماند لعين بن سعد بن سعد فزنده و زنده و زنده و زنده

و ان لعين و زوي او بخت تا او را بخت مومان كزوش و زنده عبد الله بن خطه و ان

آنکه شنیدند و دانستند بر سر کوهی که در آنجا کشتن کشته بودند که کوهی که در آنجا کشته شدند
از اجرام و مانع نیست از رفتن و آمدن از آنجا که کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
مطلبیست که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
من باشد و اینست که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
اینکه کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
علیهما السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام و علیه السلام
رسول شما باشد و الا کس نیست و او را بر آورد و با شش بن رجب و با حجر این کس نیست این کس نیست
همانست که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
و انما تقدم على جند جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك
و من ياحماني شماری بدین بی خطایم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم
رضای غی باغی روی اقتدر و جدال من نهاد و کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم
که مرا اندید تا من باز گردم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم
الروایة نیز بر سر جند کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم
و در غرض می نموده و احب است تا من کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
کشتن از جند کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
چرا که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
امیر شما صلاح پذیر نیست و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
آنکه در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
و تو در دنیا و آخرت و قبول کردم که بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم و بر سر شما کسیدم
اتصال الامور چون در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
کینه از یکدیگر زنده باز نماند صلاح در آنست که کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
بر سر شما کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
عمر این کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کینه و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
حسین و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم

و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك

و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك

و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك و انما تقدم على جندك مما ابعدنا منك

بکرمه

کردند و شنیدند که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
سواران و پیادگان و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
عزوه بن شمس فریاد برآورد که سواران من کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
بیان دهند باقتضای و قریب بدان کردند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
مخروج کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
و بر سر شما کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کفر اگر چه در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند و کوهی که در آنجا کشته شدند
شده الف کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
و برادران و عزا و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
میکردند و سواران و پیادگان و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
پدر از ولاد و احیای جهان و برادر و برادر و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
یکروز بطاعت کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کردند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
او را جدا کردند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
تا سون بماند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
بکسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
بماند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
خواهر حسین هم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کرده بودند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
از سر زده ایشان میسر شدند و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
کردند که ایشان عرشای پهلوان عرب کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
مردی خود را برید و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم
حمید بود که کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم و کسیدم

وروی بقبله میگفتی وای بر تو روز قیامت بدترین و بدترین تو ای شیخی ایمنی عذر انکار
 بنزدیک نماند بر تو و آن زد که اقامت بگردد و در حلقه ای و بعضی
 نماز کرده و بعضی ناکرده تا که از آنجا برآید و شده اند و بعضی از آن
 که نشناختن و بعضی از آنکه از آنجا برآید و شده اند و بعضی از آن
 و گفت با یکدیگر ایشان را بدار الحار و سیزده تا آنجا که رسیدند بهفت روز آنجا
 تغزیت میدادند هر روزی چند آن زمان برایشان جمع میآمدند که کسی عدوان
 آن ندانند مردم شهر غیبت کردند که ناکاه خود را در سرای سیزده اندازند و او را
 بکشند و در آنرا از این حال معلوم شد پیش سیزده رسیدند و آنجا به درشتی
 گفت و گفت بهیچ صلاح ملک نیست بودن ایشان در آنجا صلاح در نهست که
 کار ایشان بسیار و ایشان را بدین فرستند البته که کار ملک نباشد و بسبب
 این عورات اینجا سیزده زن العابدین را بخواهند و پیش خود بنشانند و تمام آنها
 بسیار بداد و گفت لغت بسیار مرعانه باد و اگر من حساب بفرماید و مرگد شیخی
 که کار به اینجا رسیدی و آنچه در این سوختی بداد می و حاجت روا کردی و کن
 قضا گذشت باید که چون بدین رسی هر کار و هر حاجت که باشد نویسی و اعلام
 میکنی و خلعت لام بداد و زنا را از شر فها بداد و کن که نیک که هیچ نمیکند
 و درایت اند که ام کلثوم خواهد حسین و در مشق منور شد عیون خاله
 قرین را بخواند و گویند همان بشیر را و عیون من بود و اعتقاد پنهان در شش
 و سینه مرد بداد و گفت این کوکب و این عورات و بجهت رسان
 باید که شب در نزد تو چشم تو برایشان نیاید و باید که در پیش روی
 ایشان را نه چینی و ایشان را نغم بدارند و جوانی ایشان را نگاهدار چون
 پاسبانان تا بعدینه رسد و عذر خدا را این شرط را بجهت قبول کرد و ایشان را
 سلامت بعدینه رساند چون بعدینه رسید مردان و زنان با خود در آنجا
 استقبال کردند و در آن تغزیت حسین هم بدادند و شاعر و مرثیه
 که در حق امام حسین هم گفته اند و جمله برآید از آنجمله شیخی مطلق که به
شعری تا بدین حد و القوال کعب و آفاق و محی و القوال غریب

صالحا

شعری

و ما شجاع قلبی و شیبانی و من زخامت حال و طیب
 فن مبلغ علی الفین رساله و ان که جنها انفس و یلوا
 تنبل بلا جرم کاف ثیابه صنیع بقاء الا و جوان خضیب
 فللیف اغوال و لیل و نیت و الخلیل من بعد الحقیل
 تو لیلیات الدنیا لان محمد و کادمت خیم الخیال نذوب
 و غایت مجوم و اتشعت کوکب و هنک استار و شوق جنوب
 هم شفاعی بوم شیخی و شیخی و حبهم لاشافی ذنوب
 فاکان ذنبا حیات محمد خدا لک نبل است منه اتوب
 یصل علی المهدی من آل محمد و یغیب یوفان ذ الذی **فصل**
 و بعد از این از اهل بیت علی و حسین و شمس شده اند که برایشان پیران را برآید
 هم عیون و عبدالله و جعفر و عثمان از کینز که بودند و عبدالله و ابوبکر را ایشان
 بعد از شمس و عیون و عبدالله و حسین هم و شمس و عبدالله را
 پیران حسن و محمد و عیون پیران جعفر و ابی طالب و عبدالله و جعفر و عبدالله
 و عبدالله و حسین و عبدالله و حسین و عبدالله و حسین و عبدالله و حسین
 و جعفر و ابی طالب و حسین هم و نه الا عیون شمس که در کنار فرات بودند
 آنجا شمس شده و خانه آن کتاب بدانند بر سر از تو فرست
 و از اعناق و مشایخ و از عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 رجاء و از عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 و از عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 مستحق نعمت اند و از اسلام ایشان را هیچ بدیده نبود و غدا بدی
 و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 از جمله واجب است و از این جوانان و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون
 برای شمس این و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 خلیفه و نائب و مشور و همایون و عثمان بود و از زبیر ایشان همکشی میبخت

شیخی

فصل

فصل

۸۱ برگ



کتابخانه مجلس شورای ملی

